



ویژه نامه ۸ مارس



نگاهی به مساله حجاب اجباری
ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم
فراخوان **چهل سال گذشت!**
از عصیان زنان علیه حجاب اجباری دفاع می‌کنیم
مسیح علی نژاد: از بارگاه اسلام گرایان فاشیست
تا مفر فاشیست های امپریالیسم آمریکا

ما انقلاب نکرديم تا به عقب برگرديم

عصيان

چهل سال گذشت!

سرمقاله

در عرصه هنر، آواز خواندن و رقص برای‌شان ممنوع شد و تعداد بسیاری از زنان در این عرصه از کار بیکار شدند و خیلی‌ها برای ادامه کار به حجاب اجباری تن دادند. در عرصه ورزش نیز وضع به همین منوال بود و خیلی از رشته‌های ورزشی برای زنان ممنوع شد. حتی زنان از ورود به استادیوم‌های ورزشی منع شدند و این روزها کودک همسری به‌عنوان یکی دیگر از مصادیق ضد زن و ارتجاعی تبلیغ و ترویج می‌شود. در جوامعی مانند ایران که دین و دولت در هم آمیخته است و قوانین شرعی ضد زن بر جامعه حاکم است، همه این‌ها، ارزش‌ها و اخلاقیاتی است برای مطیع نگهداشتن زنان و برای تثبیت مناسبات قدرت در جامعه. برای نشان دادن آن است که چه کسی حاکم است و چه کسی محکوم. برای نشان دادن سلطه طبقات استثمارگر بر استثمارشونده. برای نشان دادن سلطه مالکیت خصوصی و برای نشان دادن سلطه مرد بر زن. سلطه‌گری مرد بر زن، از ستون‌های قدرت اجتماعی طبقات استثمارگر و دولت‌ها است. سلطه‌گری مرد بر زن حتی در میان کارگران، قدرت طبقات استثمارگر و دولت آن‌ها را تقویت می‌کند. مالکیت خصوصی و جامعه مردسالار به کارگری که توسط همین جامعه و دولت استثمار می‌شود، این قدرت را می‌دهد که در خانه بر زن، دختر، مادر و خواهرش حکمرانی کند و حجاب یک نقش اجتماعی مهم را در مناسبات قدرت موجود در جامعه بازی می‌کند.

حجاب به‌عنوان عمده‌ترین نماد اسلامی بودن کشور، از ستون‌های اصلی حفظ رژیم است و در صورت فروریختن، بقای حکومت به شکل کنونی امری ناممکن خواهد بود. پس حجاب باید حفظ شود تا حکومت دینی ادامه یابد. در جنبش زنان، عده‌ای از فعالین، به مقوله حجاب به‌عنوان خط قرمز زنان با حکومت وارد نمی‌شوند و سعی می‌کنند که حجاب و اسلام را رمانتیزه کنند و عده‌ای دیگر هم مبارزه با حجاب اجباری را به «آزادی‌های یواشکی» و «شال و روسری سفید» تقلیل می‌دهند. هر دو گروه نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند بفهمند که همه قوانین و گرایش‌های ضد زن در چارچوب حکومت تئوکراتیک اعمال می‌شود و دائما توسط قوانین شریعت تغذیه می‌شود و حجاب اجباری در مرکز همه این‌ها قرار دارد و سرکوب زنان به واسطه حجاب و تحمیل آن در این حکومت، یک راهکار استراتژیک برای انسجام اجتماعی و تحت فرمان در آوردن زنان و مردان است.

در چهل سال گذشته، زنانی که مخالف حجاب اجباری بوده‌اند به شکل‌های مختلفی در برابر آن مقاومت کرده‌اند. اما هیچ اعتراض جمعی و متشکل مشخصی صورت نگرفته است. بعد از تظاهرات زنان در ۸ مارس ۱۳۵۷ که اولین حرکت جمعی در مخالفت با حجاب اجباری بود، حرکت موسوم به «دختران خیابان انقلاب» جدی‌ترین اعتراض شکل گرفته در چهل سال اخیر بود که هم تاثیرگذار بود و هم حساسیت جامعه در مورد این مقوله را بالاتر برد و آشکارتر کرد. علت تاثیرگذار بودن آن علاوه بر فرم خاص اعتراض، نشانه گرفتن مهمترین تضاد زنان با حکومت بود. حرکت دختران خیابان انقلاب فصل تازه‌ای را در مبارزه با حجاب اجباری باز کرد. اما از سویی دیگر نشان داد که ابعاد خشونت سازمان یافته دولتی علیه زنان آنقدر گسترده است که اگر آموزش و سازمان دهی نباشد، در اکثر موارد، اکثریت زنان به انفعال می‌افتند. همه مردم باید یاد بگیرند که این وضعیت را نباید تحمل کرد. مبارزه متشکل به زنان پشتوانه‌ی سیاسی و اعتماد به نفس می‌دهد تا قفس اسارت خود را درهم بشکنند. این مبارزه و مقاومت سازمان یافته باید به آزاد کردن انرژی زنان در خدمت به انقلابی که بنیان نظام سرمایه‌داری اسلام‌گرا در ایران را درهم بشکند، خدمت کند. در مقابل گرایش به تسلیم، باید مقاومت را تبلیغ و ترویج کرد و سازمان داد؛ در مقابل اصلاح نظام باید تغییر رادیکال وضع موجود را تبلیغ و ترویج کرد و سازمان داد؛ در مقابل اصلاح‌طلبی و انتخابات، بایدانقلاب را تبلیغ و ترویج کرد و سازمان

ما انقلاب نکرديم تا به عقب برگرديم. این شعاری بود که در ۸ مارس چهل سال پیش، زنان در اعتراض به فرمان اجباری شدن حجاب در خیابان‌ها سر دادند. اعتراض متحدانه و جسورانه زنان باعث لغو این فرمان شد. چند سال بعد از این اعتراض، حجاب رسماً اجباری شد. این بار با چوب و چماق و زور و سرکوب. اکنون چهل سال می‌گذرد و ما به خوبی معنای آن شعار را درک می‌کنیم. ما عقب رفتیم. همه جامعه به عقب پرتاب شد. اما زنان سهم بیشتری در این عقبگرد داشتند. حجاب اجباری اولین قدم در حمله سیستماتیک به زنان بود و در این چهل سال دستگاه آموزش، تبلیغات و سرکوب حکومت، در خدمت به تحمیل این اجبار بود. بعد از آن وضع قوانین بر مبنای شرع که همه بندهایش ضد زن بود، در دستور کار قرار گرفت. بر مبنای این قوانین، ارزش زن در همه وجوه، نصف مرد تعیین شد. حکومت، اصل مالکیت مرد بر زن را در اشکال قرون وسطایی‌اش، احیا و قانونی کرد. چندهمسری مردان از یک رفتار اجتماعی ننگین به اصل مقبول و مایه مباهات تبدیل شد و زنان خدمتگزار حکومت برای تصویب قانون چندهمسری در مجلس گلوی خود را پاره می‌کردند. تحت نام صیغه، بازار خرید و فروش زنان، به عنوان برده جنسی راه انداخته شد. زن در عرف جامعه، «مادر مقدس و همسر فداکار» تعریف شد و غیر از این از سوی جامعه مورد تحقیر و آزار همه جانبه قرار گرفت. دستگیری و اعدام هزاران زن زندانی سیاسی در دهه ۶۰، در همان راستای سرکوب سیستماتیک زنان بود. چرا که آن زنان در چارچوب زن تعریف شده حکومت قرار نمی‌گرفتند.

حمله مستمر به زنان، محور تلاش‌های جمهوری اسلامی برای عقب راندن آنان و به قهقرا کشاندن کل جامعه است. زن ستیزی به طور سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی و در میان مردان تبلیغ و تشویق می‌شود و در بالاترین سطوح حکومت برای آن برنامه ریزی می‌شود. امری که مهم و روشن است، این است که حجاب اجباری نقش مهم و مرکزی در کارزار حکومت علیه زنان در ابعاد مختلف در چهل سال اخیر داشته است. حجاب فقط برای تحقیر زنان نبود، بلکه پرده سیاهی بود که روی تمام آرزوهای آزادیخواهانه و عدالت جویانه مردم کشیدند، تا جامعه به عقب ماندگی فکری و اجتماعی عادت کند. وقتی که به زنان یاد داده می‌شود که بدنشان را بپوشانند و از آن شرم کنند، به اجبار یاد می‌گیرند که جرات فکر کردن و دست زدن به کارهای بزرگتر را هم نکنند و به این ترتیب موجودی عقب مانده می‌مانند و با عقب مانده نگاه داشتن زنان، ثبات نظم سیاسی حاکم تضمین می‌شود. حجاب تنها یک پوشش، ارزش یا فرهنگ نیست، اگر چه حتی ارزش‌ها و فرهنگ هم در هر جامعه‌ای خصلت ذاتی و ماوراء طبقاتی ندارند. حجاب هم خصلت طبقاتی دارد و از مظاهر قدرت سیاسی و اقتصادی یک طبقه معین است. در تمام جوامعی که مالکیت خصوصی در آن‌ها امری مقدس است، زن بخشی از مایملک خصوصی مرد محسوب می‌شود و حجاب یکی از سمبل‌های حفاظت از مالکیت خصوصی است. اکنون که تحولات اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری در ایران، پای زنان را به جامعه باز کرده، حجاب یکی از آن حصارهایی است که مالکیت خصوصی مردان بر زنان را محکم نگه می‌دارد. در نتیجه حجاب نه یک پوشش ساده، بلکه نشانه برجسته‌ای از مناسبات اجتماعی و مناسبات قدرت در جامعه است و برای تقویت آن‌ها به کار می‌رود.

در چهل سال گذشته، زنان زیادی بابت حجاب در خیابان‌ها دستگیر شدند، کتک خوردند، به زندان و بازداشتگاه‌ها رفتند، از کار اخراج شدند، از ورود به بسیاری از ادارت دولتی و اماکن عمومی منع شدند و به صورت و بدن‌شان اسید پاشیده شد و در کنار این‌ها تفکیک جنسیتی در اتوبوس، مترو، مدارس و دانشگاه‌ها و حتی رشته‌های دانشگاهی را تجربه کردند. زنان بسیاری در گزینش‌های ایدئولوژیک از کار و تحصیل بازماندند، دختران زیادی با اجازه و قدرتی که قانون به پدر یا قیم‌شان داده بود به ازدواج اجباری تن دادند،

فراخوان

از عصیان زنان علیه حجاب اجباری دفاع می کنیم!

فراخوان مهمی از سوی فعالین جنبش زنان در ایران انتشار یافته که خواهان حمایت انترناسیونالیستی از مبارزات زنان ایران علیه حجاب اجباری شده است. این فراخوان مورد حمایت جمعی از کارگران، هنرمندان، معلمان و دانشجویان انقلابی و بسیاری از کمونیست های انقلابی انترناسیونالیست (مشخصاً، گروه مانیفست کمونیستی انقلابی در اروپا)، هنرمندان انترناسیونالیست و فعالین جنبش های زنان در کشورهای مختلف (لهستان، افغانستان، آلمان، ترکیه، آرژانتین، اسپانیا، ایتالیا، آمریکا، کانادا...) قرار گرفته است. چهل سال شورش زنان علیه حجاب اجباری و رژیم جمهوری اسلامی را به طرق مختلف بزرگ داشته و از آن حمایت کنیم و مانند فراخوان «عصیان زنان علیه حجاب اجباری»، این مبارزه را با مبارزه علیه کلیه اشکال پدرسالاری، جنبش های جهانی علیه بنیادگرایی، فاشیسم، امپریالیسم، جنگ های ارتجاعی، نابودی محیط زیست، فقر و آوارگی، ستم گری ملی، انواع تبعیض های اجتماعی و به یک کلام با مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و سرمایه داری امپریالیستی پیوند زنیم. تا این پیوند با فعالیت میان جنبش انقلابی زنان در ایران و جنبش های رادیکال زنان در اقصی نقاط جهان تداوم یابد.

بترسید بترسید - ما همه با هم هستیم!

از عصیان زنان علیه حجاب اجباری دفاع می کنیم!

چهل سال پس از خروش زنان در ۸ مارس ۱۳۵۷ علیه فرمان حجاب اجباری و در سالگرد خیزش دی ماه ۹۶ زحمتکشان و فرودستان و سالگرد جنبش سرفراز زنان خیابان انقلاب، در زمانه اعتلای مبارزات و اعتصابات و تظاهرات کارگران، معلمان، کشاورزان، دانشجویان، بازنشستگان و دیگر قشرهای اجتماعی و صنفی، خواهان دفاع از مبارزات زنان ایران علیه حجاب اجباری هستیم.

مبارزه با حجاب اجباری در ایران راه، در پیوند با مبارزه علیه هر شکلی از تحقیر و ستم بر زنان و پدرسالاری در سراسر جهان، علیه دولتها و باندهای بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، علیه مردسالاری و سکسیسم دولتهای سرمایه داری و فاشیستهای مسیحی و دست راستی در آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا و شرق دور پیش خواهیم برد.

ما زنان و مردان پشتیبان جنبش علیه حجاب اجباری و حامی برابری زن و مرد:

- ۱- مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با تفتیش عقاید، تحمیل باور و اندیشه، تحمیل دین و سبک زندگی اجتماعی مردم و در دفاع از آزادی های فکری، اجتماعی و تنوع سلیق و گرایشات جنسی و حقوق ال.جی.بی.تی.کیوها پیوند می زنیم.
- ۲- مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با شکنجه و زندان و سنگسار و ترور و اعدام و مبارزه با سرکوب و دستگیری فعالین سیاسی و اجتماعی و صنفی، و در دفاع از آزادی های سیاسی و آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی و دادخواهی پیوند می زنیم.
- ۳- مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با جنگهای ویرانگر ارتشهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه در خاورمیانه و نزاعها و اختلافات دینی و فرقه ای از سوریه و عراق تا یمن و افغانستان و برای دستیابی همه مردم به علم و آگاهی در برابر جهل و خرافه دینی و تاریک اندیشی و جدایی دین از دولت، پیوند می زنیم.
- ۴- مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با بیکاری، فقر و محرومیت، دزدی و فساد اقتصادی، استثمار و به غارت بردن دسترنج کارگران، معلمان، کشاورزان و کودکان کار و در دفاع از رفاه، برابری و امنیت اقتصادی و اجتماعی همه مردم پیوند می زنیم.
- ۵- مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با هر شکل تبعیض ملی، فرهنگی و دینی علیه کردها، عربها، ترکها، افغانستانی ها، ترکمنها، بلوچها، دراویش، بهاییان و غیره و در دفاع از برابری و آزادی همه ملل و فرهنگهای ساکن ایران و منطقه پیوند می زنیم.
- ۶- مبارزه با حجاب اجباری را به مبارزه با نابودی محیط زیست و به تاراج بردن طبیعت توسط روابط تولیدی سرمایه داری که مولد رانت خواری و فساد است و در دفاع از هوای پاک و بازسازی و احیای تالابها، رودخانه ها، دریاچه ها، کوه ها و جنگلها برای نسلهای آتی مردم جهان پیوند می زنیم.

پس «بترسید بترسید - ما همه با هم هستیم!»

آزادی زن، مسأله کل جامعه بشری است. جامعه ای که نیمی از جمعیت آن شهروند درجه دوم به حساب می آید، جامعه ای عقب مانده و خفقان آور است. هزاران سال پیش، فرودستی اجتماعی زن همراه با ظهور مالکیت خصوصی و استثمار به جود آمد. امروز، روابط مردسالارانه و پدرسالارانه، و هر معضل اجتماعی دیگر مانند جنگ های امپریالیستی و نابودی محیط زیست جملگی ریشه در عملکرد روابط تولیدی سرمایه داری دارند. پس، ما خواهان جهانی بدون استثمار و بهره کشی، بدون تبعیض و ستم و سرکوب، بدون جنگ و نابودی محیط زیست هستیم. جامعه ای که نه فقط هر زن بلکه هر انسانی فارغ از جنسیت، هویت و ملیت، باور و عقیده، یک انسان کامل محسوب شده و در آن، امکانات همسان برای کل بشریت در مسیر یک زندگی انسانی و بالفعل کردن توانایی ها، خلاقیتها و امیدهایش فراهم است. جامعه ای که شکوفایی هر انسان، شرط شکوفایی همگان است.

نه به حجاب اجباری! زنده باد آزادی و برابری!
ما زنان آزاده - از حجاب اجباری - بیزاریم بیزاریم!
عصیان، خیابان، جای زنان همینجا است!
فقر، حجاب، استثمار - آماج یک پیکارند!
زن، کارگر، دانشجو - اتحاد اتحاد!

افراد به ترتیب امضا کنندگان:

- تارا بهروزیان (فعال چپ جنبش زنان)
- ماکان (نویسنده)
- فواد (کارگر فولاد)
- نسیم ب
- ویدا ص
- لیلا حوا
- و
- (توجه: ۱- این لیست قسمی و در حال تکامل است. ۲- به علت شرایط مخفی، ما قادر نیستیم اسامی افراد را (به درستی بنا به خواست خودشان) منتشر کنیم. در نتیجه به شکل «جمعی از ...» آورده شده است.)

- جمعی از دانشجویان مبارز دانشگاه های ایران
- جمعی از زنان مبارز علیه حجاب اجباری در تهران
- جمعی از کارگران کرمانشاه
- جمعی از دانشجویان هنر
- جمعی از حامیان «دختران خیابان انقلاب» در چندین شهر ایران
- جمعی از جوانان خیزش دی ماه: علیه دین و حجاب
- جمعی از زنان و مردان فعال در خیزش ۵ روزه سال ۱۳۵۷
- علیه فرمان حجاب
- جمعی از فعالین حقوق کودکان
- نشریه عصیان
- جمعی از زنان فارغ التحصیل دانشکده معماری دانشگاه بین المللی قزوین

ادامه در صفحه بعد

اشرف غیائی، عده ایی از پناهجویان ایران و افغانستان از هاید های پناهندگی در برلین، واژما بهار (بازیگر سینما و تئاتر از افغانستان)، نوال محسن، احمد اسکندری، ستاره کیانوش، سوسن گل محمدی و منیره حقیقت خواه (نویسنده گان کتاب و ما انکار خدایشان بودیم)، شورا مکارمی (نویسنده دفتر عزیز، در مورد کشتار ۶۷)، مریم زارعی (سازنده فیلم «متولد اوین»، اکران شده در فستیوال برلیناله)، منصوره بهکیش، سما گلشن، صلاح حسن پور، آذر محلوچیان (نویسنده)، لیلی بابایی فعال زنان کمونیست، شهرزاد مجاب، مریم جزایری، سیامک صیوری، شکیب مصدق (خواننده انترناسیونالیست از افغانستان، اهدا کننده کلیپ «ما از عصیان زنان علیه حجاب اجباری حمایت می کنیم»)، مهرداد فرهاد، الناز تبریزی، خسرو شاه، رزیتا رهنما، سینا احمدی، احمد اسکویی، محمد حسامی، یاسمن دروگر، بهار مظفری، ساغر افخمی، سعید صالح نیا، مجید آزادیخواه، شمیم صابر، محمد الله بخشی، ساسان بهرامی، وریا مدرسی، اکبر غیائی زندانی سیاسی کمونیست، سنور میرکی کردستان، پگاه فرهنگی اصفهان، گیل آوایی، سحر زمانی، حمید صدر فعال کمونیست، ناهید بازوفتی، حسین مقدسی، استی پیروتی، سیروس ماهان، مانده کشمیری، اسماعیل محمودی، کانی احمدی، مهرگان، شهین امیری، سحر سیاووشی، سودابه معصومی، فتحی، علی نیری، مریم مهربانی، آذر الوندی فر، امیر خراسانی، اسحاق فرهنگد، شیرین حسین پور، مریم زمانی، آرمان محمدی، محمد قاشملو، کریم عقیقی، ناصر، زندانی سیاسی سابق، ترلان عقیقی، آناهیتا علاسوندی، آیدا عطار، هانا تذروی، شراره رضایی، شهلا رضایی، مریم رضانی، میترا محمودی (رادیو آوای زن استرالیا)، نامیرا نوری، نسیم مظفری، عیدی نعمتی (شاعر)، بیژن جلالی، ابراهیم علاسوندی (زندانی سیاسی سابق)، آناهیتا رحمانی، سامان بهزادی (زندانی سیاسی سابق)، لعیبا، خواننده نوار انترناسیونالیستی «ما فقط جهان را می خواهیم»، مسعود ش. از آلمان، ...

نهادهای و سازمان ها:

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) واحد دوسلدورف

حمایت کنندگان خارجی:

- Nehir Gundogdu- Turkey
- Genvieve Ritchie- University of Toronto
- Chandler Davis- Math Toronto
- Jamie-Lynn Mognusson- University of Toronto
- Bethany Osborn
- Prof. Dr sebnem oguz (Baskent university, political science and international relations Department Ankara)
- Prof. Dr Yu cel Seyman (former chairman of the Istanbul Bar Association)
- (Hacer Sayman (Gallery director - Istanbul)
- (Ruchan Tolgay (theater Actress Berlin)
- (Rakibe Tolgay (former feminist Activist)
- Esko Rautiola
- T. matikaiten
- Minna Karvonen
- Manus Hellsten
- Macus kane
- Sarah Stewart
- Reacris
- Esmeralda Paz
- Andrea Hubner
- Moniza Sar
- Maya lama
- Lotta Fors
- Jose Maize

مسیح علی نژاد:

از بارگاه اسلام گرایان فاشیست

عصیان

تا مقرر

فاشیست های امپریالیسم آمریکا

ملاقات و گفتگوی مسیح علی نژاد با وزیر امور خارجه رژیم ترامپ، ماهیت دفاع او از مبارزات زنان ایران با حجاب اجباری را مانند روز روشن کرد. در واقع به علی نژاد باید تبریک گفت چون این ملاقات نشانه آن است که در سیاست ها و طرح هایی که امپریالیسم آمریکا برای ایران دارد، ترفیع مقام یافته است. آن هم در شرایطی که چهلمین سالگرد فرمان حجاب اجباری خمینی فرامی رسد. با علنی شدن اسناد محرمانه حکومت آمریکا و اسنادی که ویکیلیکس منتشر کرده است چیزی را که از قبل هم می دانستیم الان همه می دانند: آمریکا و امپریالیست های دیگر راه را برای به قدرت رسیدن رژیم خمینی باز کردند تا انقلاب ایران شکست بخورد. حتا اگر آمریکا این کار را نمی کرد، به اندازه کافی در اطراف و اکناف جهان و به ویژه در خاورمیانه جنایت کرده است که با قطعیت بگوییم وای به حال آن مردمی که از چنین هیولایی انتظار آزادی و رهایی داشته باشند.

افرادی مانند مسیح علی نژاد نقش دلالی را برای حکومت ها بازی می کنند. قدرت ها به این افراد نیاز دارند تا توسط آن ها به طرح های مخوف و جنایتکارانه شان رنگ مردمی بزنند. علی نژاد این حرفه را در رژیم جمهوری اسلامی و در میان جناح «اصلاح طلب» آن آموخته است. حرفه سیاسی این افراد آن است که مطالبات حق طلبانه توده های مردم را مسخ کرده و انرژی مطالبه کنندگان را تبدیل به سوخت برای ماشین دستگاه قدرت حاکم کنند. علی نژاد، هنگامی که در ایران به اصطلاح «کنش گر مسائل زنان» بود همراه با زنان جناح اصلاح طلب حکومت، همین کار را در خدمت به جمهوری اسلامی می کرد. در گذشته او و دوستانش در ایران دنبال فتوای آیت الله ها برای آزادی زنان بودند و الان ایشان از آیت الله های آمریکایی تقاضای آزادی زنان را می کند. جالب این جاست که مسیح علی نژاد، رژیم هایی را برای خدمت انتخاب می کند که از برند فاشیستی هستند. اولی رژیم جمهوری اسلامی بود و الان رژیم فاشیستی ترامپ-پنس. دورانی که در چارچوب جمهوری اسلامی «کنش گری» در عرصه حقوق زنان می کرد، مقابله با حجاب اجباری و قوانین شریعت را چپ روانه و زودرس اعلام می کرد. در آمریکا هم وقتی جنبش قدرتمند زنان به نام «من هم» (me too) راه افتاد حتا خبر آن را در برنامه های «تبلت» نداد چه برسد به دامن زدن به بحث حول آن. این فرد که در آمریکا چنین مقاومت وسیعی را که مثل بمب ترکید و صدایش تا اقصی نقاط جهان رفت، ندید و نشنید، نمی تواند از مطالبات زنان ایران دفاع کند. چون ایشان فقط با قدرت ها نشست و برخاست دارند و اگر جنبشی علیه قدرتی که ایشان با آن نشست و برخاست دارند بلند شود، معلوم است که موجودیت آن را نادیده می گیرد. اگر او واقعا مدافع حقوق زنان در ایران و آمریکا بود باید دعوت و تجلیل حکومت ترامپ را به دست آتش می سپرد. رژیم کنونی آمریکا مانند جمهوری اسلامی، حکومت تئوکراتیک را بهترین راه اداره جامعه می داند. دیوان عالی قضایی آمریکا به دست جناح فاشیستی امپریالیسم آمریکا افتاده است. اینها قسم خورده اند ضربات سختی به آزادی های زنان در آمریکا که در نتیجه مبارزات بزرگ به دست آمده است وارد کنند و اولین اقدامی که در نظر دارند، لغو قانون آزادی سقط جنین است. این ها فقط امپریالیست نیستند بلکه سردسته نظام پدرسالاری در دنیا هستند. ترامپ سخنگوی فرهنگ تجاوز، تحقیر و



خشونت بی رحمانه علیه زنان است و با پر رویی و وقاحت این الگو را بین مردان آمریکا و دنیا تبلیغ می کند. برنامه ترامپ بریدن زبان خبرنگاران است. ترامپ علم و دانش را مسخره می کند و اطرافیانش برایش هورا می کشند. درست مثل زمانی که خمینی مزخرفات جاهلانه بر زبان می آورد و اطرافیانش الله اکبر می گفتند و هنوز هم با منبری های آخوندها همین سنت را ادامه می دهند.

باید به حال آن زنانی که آزادی شان را امثال مسیح علی نژاد از تفاله هایی مانند ترامپ طلب می کنند، گریست. §
آزادی زنان با دلالتی در درگاه قدرت ها به دست نمی آید!
سخن گفتن به نام ما و آزادی ما موقوف!
با دست خود گیریم آزادی، در پیکارهای بی امان!
پیام ما به زنان و مردان آزادیخواه و مترقی در آمریکا این است:
در چهلمین سالگرد تحمیل حجاب اجباری به زنان ایران اعلام کنید:
از عصیان زنان ایران علیه حجاب اجباری حمایت کنیم!
نه به حجاب اجباری! نه به جمهوری اسلامی! نه به امپریالیسم!

جمهوری اسلامی و شکنجه

آوا آردمان

حفظ و بقای نظام است و برای انجام آن از هیچ راه و ابزاری فروگذار نمی کنند. اما شکنجه چیست و چرا جمهوری اسلامی به آن نیاز دارد؟ شکنجه، ادامه و نمود عریان رابطه میان طبقات حاکم و طبقات محکوم در زندان است. زندان نیز عصاره و نماد عریان زندان بزرگی است که نظام و جامعه طبقاتی نام دارد. جمهوری اسلامی نیز مانند هر شکل دیگر از قدرت سیاسی در جوامع طبقاتی برای حفظ و بقای خود نیازمند آن است تا منافع خود و در صدر آن ها قدرت سیاسی خود را حفظ کند. هرگاه این جایگاه از طرف طبقات دیگر مورد سوال یا اعتراض قرار گیرد برای حفظ آن دست به کار می شود و سرکوب و شکنجه مخالفان یکی از ابزارهای اساسی آن است. شکنجه گر می خواهد زندانی را به خودتخریبی برساند و روح و جسم او را در هم شکند تا به خیال خود با بی اعتبار کردنش در واقع، آرمان ها و اهداف او را بی اعتبار کند. در نهایت می خواهند افرادی را بی اعتبار و شکست خورده نشان دهند که سخنگوی دردها و آرزوهای جامعه شده اند. مثلاً برای تحقیر زندانی و در هم شکستن روحیه مقاومت زندانی به ویژه در مورد زنان، از تجاوز جنسی استفاده می کند؛ نمونه دیگر، گرفتن اعتراف از زندانی زیر شکنجه و پخش آن است. جمهوری اسلامی در مورد پخش فیلم اعترافات تلاش می کند برای توجیه رفتار خود با زندانیان، آن ها را به جاسوسی و ارتباط با آمریکا و اسرائیل و گروه های مخالف نظام ربط دهد. اما حنای این حربه دیگر رنگی ندارد و مردم به ماهیت آن پی برده اند. چنان که به فاصله کوتاهی بعد از پخش مستند «طراحی سوخته»، بازنشستگان کشوری در تجمع اعتراضی خود شعار دادند: «شکنجه، مستند دیگر اثر ندارد». اما شکنجه فقط با هدف درد کشیدن یا در هم شکستن فرد زندانی انجام نمی شود، بلکه می خواهد با ایجاد رعب و تشدید خفقان، امید نسل های مختلف جامعه به ایجاد تغییر و ساختن جامعه ای بهتر را از میان ببرد و شکل موجود را به عنوان تنها شکل ممکن قدرت سیاسی به خورد مردم بدهد.

سکوت در برابر چنین جنایاتی به معنای هم دستی با این جانین است. رژیم برای بقای خود و از بین بردن موج جدید مقاومت در جامعه، نیاز دارد فضای امنیتی و سرکوب را تقویت کند. شکستن این فضا با ایجاد تشکل و سازمان یابی مبارزات قشرهای مختلف جامعه ممکن است. اگر می خواهیم زندانی سیاسی و شکنجه، ستم بر زن، فقر و محرومیت، بیکاری، ستم بر ملل غیر فارس و... نباشد قبل از هر چیز باید با قدرت سیاسی تعیین تکلیف کنیم. باید از خود بپرسیم چه نوع دولتی، چه نظامی را باید ایجاد کرد که ریشه چنین اعمالی را بسوزاند؟ که شکنجه ها و تجاوزها و کشتارها را برنتابد؟

تا زمانی که طبقات و تمایزات طبقاتی وجود داشته باشد که جامعه را به حاکم و محکوم، زن را به فرودست، انسان ها را براساس رنگ و کشور و... دسته بندی کند، شکنجه و تجاوز و نادیده گرفتن ارزش های انسانی وجود خواهد داشت. شکنجه و تجاوز و کشتار، مختص جمهوری اسلامی نیست. دولت های طبقاتی با توجیه های مختلف، دست به چنین جنایاتی می زنند و راه خشکاندن ریشه های آن، سرنگونی هر نوع قدرت سیاسی طبقاتی است. §

سپیده قلیان و اسماعیل بخشی بعد از آزاد شدنشان از زندان، در حرکتی جسورانه و شجاعانه دست به افشاگری زدند و اعلام کردند که شکنجه شده اند. ترکیدن بمب این خبر و حواشی آن، مانند انکار مقامات حکومتی و سپس پخش سراسیمه مستند «طراحی سوخته» از صداوسیما دولتی رژیم و دستگیری مجدد آن دو، بار دیگر توجه اذهان را به بحث شکنجه و نحوه رفتار با زندانیان در زندان های جمهوری اسلامی سوق داد.

ماهیت جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت طبقاتی دینی و کارکرد مکانیسم ها و تضادهای داخلی و بین المللی آن، به طور مداوم جامعه و جنبه های مختلف شرایط زیست مردم را به قهقرا می برد. مقاومت هایی که علیه این شرایط در جامعه شکل می گیرد بی درنگ با سرکوب و زندان و شکنجه روبه رو می شود. فوراً رژیم برای حفظ قدرت خود شروع می کند به ارباب مخالفان و کل جامعه. از همان ابتدای سر کار آمدن جمهوری اسلامی، شکنجه و آزار جسمی و روحی زندانیان و مخالفان از ابزارهای اصلی حکومت بوده است. رژیم بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن، برای محکم کردن پایه های طبقاتی و ایدئولوژیک خود به سرکوب، دستگیری، قتل و شکنجه مخالفان پرداخت. شکنجه های شدید و متفاوتی که در دهه شصت خورشیدی علیه مبارزین چپ، کمونیست و مجاهدین در زندان ها اتفاق افتاد، سبعیت رژیم را آشکارتر کرد. ذهن و خاطرات جان به دربرندگان آن وقایع پر است از مثال هایی از شکنجه شدن خود و همبندان شان.

قربانیان شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی، هیچ گاه مرجعی برای دادخواهی ندارند و در اکثر موارد با تهدید و ارباب خود و خانواده هایشان توسط نیروهای امنیتی به سکوت وادار شده اند. مقامات و مسئولان رژیم همواره سیاست سانسور و انکار را در مورد اخبار مربوط به شکنجه شدن زندانیان در پیش می گیرند. در جواب اعتراض و افشاگری شکنجه شدگان از مغایرت آن با قانون اساسی، مغایرتش با رأفت و عطفوت اسلامی و در معدود مواردی (مانند ماجرای شکنجه شدن زن سعید امامی) هم از خودسری عده ای خاص، دم می زنند. چنین ادعاهای دروغینی برای برائت نظام و فریب دادن افکار عامه مردم گفته می شود. در واقع، جمهوری اسلامی یک قدرت دینمدار است که قوانین خود را از شرع اسلام و متن قرآن می گیرد و قوانینی را اجرا می کند که ریشه در صدر اسلام و دوران برده داری دارند. در مورد رأفت اسلامی هم باید گفت در قرآن و سنت محمد اصول و الگوهای مشخص برای آزار دشمنان، کافران و اسرای جنگی وجود دارد. مثلاً سپاهیان اسلام اجازه داشتند زنان را در جنگ ها به کنیزی بگیرند و به آن ها تجاوز کنند. سخن گفتن از رأفت و عطفوت اسلامی حرفی یاوه و بی پایه و اساس و به معنای بی ارزش بودن جان و مال مخالفان است. خودسری نیروهای خاص هم ادعایی وقیحانه و بی شرمانه برای سرپوش گذاشتن بر چنین جنایت هایی است. با وجود داشتن تضاد در عرصه های گوناگون، هدف مشترک و خط قرمز تمام جریان ها و دسته بندی های مختلف درون نظام از اصول گرا گرفته تا اصلاح طلب و اعتدالی،

علیه خشونتِ ضد زن بر خیزیم

و در مقابل افق اسلام گرایی افق انقلاب کمونیستی را بگذاریم!

کرد، این چه جامعه‌ای است که نداشتن حجاب یا پوشیدن «شورت تانگ»، مردان را متجاوز می‌کند؟ در مقابل چنین جامعه‌ای که جهنم واقعی برای زنان است باید به طور گسترده الگوی انقلاب‌های سوسیالیستی را در میان زنان و مردان جامعه تبلیغ کرد. انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ (صد سال پیش) تحت رهبری لنین به پیروزی رسید و اولین دولت سوسیالیستی تاریخ را بنا کرد. این دولت، در همان حال که درگیر نبرد مرگ و زندگی بود، انقلاب اجتماعی را پیش می‌برد. شکستن زنجیرهای انقیاد و بردگی زنان یکی از برجسته‌ترین آن‌ها بود. انقلاب اکتبر به سرعت کل نظام کلیسایی ازدواج را که مبنای آن اقتدار مرد بر زن و کودکان بود، لغو کرد. طلاق را آسان کرد. اصل دستمزد یکسان در برابر کار یکسان به اجرا در آمد. خدمات رایگان در زایشگاه‌ها برقرار شد. در روزنامه‌ها و مدارس بحث‌های پر محتوا و داغی درباره نقش‌های جنسیتی، ازدواج و خانواده به جریان افتاد. داستان‌های علمی-تخیلی که روابط اجتماعی جدیدی را تجسم می‌کردند، به نگارش درآمدند. شوروی سوسیالیستی اولین کشور جهان بود که سقط جنین و هم جنس گرایی را قانونی کرد. این تحولات صد سال پیش از این تحت یک کشور سوسیالیستی رخ داد. در آن زمان در بسیاری از کشورهای اروپایی زنان حق رأی نداشتند و تا چند سال پیش از آن دولت آمریکا زنان مبارزی را که خواهان حق رای بودند دستگیر و شکنجه می‌کرد.

گسسته شدن زنجیرهای انقیاد زنان چین و رهایی آنان، سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این کشور در سال ۱۹۴۹ آغاز شد. یعنی در جریان «جنگ طولانی مدت خلق» که از سال ۱۹۲۸ در روستاهای چین تحت رهبری حزب کمونیست چین جریان داشت. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون، از همان آغاز مبارزه انقلابی، زنان را به شورش برانگیخت تا خود را از «قیود چهار اقتدار» یعنی، «اقتدار دولت، اقتدار دین، اقتدار پدر، اقتدار خانواده» رها کنند. آزادی زنان بدون مبارزه قاطع و مستمر علیه دین و اخلاق دینی ممکن نبود زیرا دین کنفوسیوسی این چهار اقتدار را مشروعیت می‌بخشید و آن را ستون جامعه می‌دانست. حزب کمونیست چین علیه دین، به عنوان تکیه گاه مهم طبقات استثمارگر و دولت حاکم مبارزه می‌کرد. مائوتسه دون از همان ابتدا انقلاب چین را بر این اصل استوار کرد که به افکار عقب‌افتاده توده‌های مردم نباید کرنش کرد بلکه رهایی توده‌ها نیازمند ضربه زدن به افکار سنتی و ارتجاعی است. این کار، نرم و راحت نبود. روستاییانی که قانون طلاق و تقسیم سرانه‌ی زمین را ضد دین می‌دانستند، برخلاف منافع طبقاتی خود علیه حزب کمونیست کار می‌کردند و حتی بسیاری از کادرهای حزب را به قتل رساندند. با این وجود، حزب در مقابل افکار ارتجاعی توده‌ها به صرف آن که تحت ستم هستند، عقب‌نشینی نکرد. در جریان انقلاب ارضی (که بخشی از برنامه انقلاب بود) زمین میان دهقانان فقیر و بی‌زمین و به طور برابر بین زن و مرد تقسیم شد. دولت انقلابی در مناطق پایگاهی، قانون جدید ازدواج را تصویب کرد که به قانون طلاق معروف شد. زیرا، در پی آن، زنان روستایی که به زور ازدواج کرده یا به دلیل اقتصادی وابسته به شوهر بودند، هم زمین گرفتند و هم طلاق.

در این کشورهای سوسیالیستی، زنان ابرهٔ جنسی مردان یا ماشین زایمان محسوب نمی‌شدند. نه قوانین «عفاف» بالای سرشان بود و نه صنعت پورنوگرافی در کمین‌شان. آن‌ها انسان‌هایی با توانایی کاملاً برابر در هر حوزه محسوب می‌شدند. اکنون، هیچ‌یک از این دو کشور سوسیالیستی موجود نیستند. هر دوی آن‌ها توسط نیروهای قدرتمند بورژوازی از درون و بیرون درهم شکستند. اما در همان عمر کوتاه به بشریت نشان دادند که ستم و استثمار، نظم طبیعی و ابدی امور نیست. آن را می‌توان و باید سرنگون کرد. موقعیت زنان در جوامع سوسیالیستی را مقایسه کنید با وضع زنان در جامعه ما و در جهان. وقتی امروز را با آن «گذشته» مقایسه می‌کنیم احساس می‌کنیم آن «گذشته» در واقع، آینده‌ای بود که امروز در موردش خیال پردازی می‌کنیم و جنگیدن برایش به زندگی ما معنا و الهام می‌بخشد.

زنان تاریخ اندیش حزب الهی مجلس اسلامی تصویب قانون منع «خشونت علیه زنان» را به مجلس بردند! در حالی که بزرگترین خشونت علیه زنان در شالوده و اساس رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. کمتر از انسان کامل تلقی کردن زن در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در قوانین مجازات‌های اسلامی مصوب شده و در اعمال حجاب اجباری هر روز اعمال می‌شود. خشونت علیه زنان جهانی است. روز ۲۵ آبان (برابر با ۱۵ نوامبر ۲۰۱۸) یک قاضی ایرلندی مرد متجاوز را به صرف این که زن قربانی تجاوز «شورت تانگ» پوشیده بود، تبرئه کرد. استدلال وکیل این مرد متجاوز که مورد قبول قاضی قرار گرفت این بود که نوع لباس زیر قربانی نشانهٔ رضایت وی به سکس بود. بلافاصله زنان ایرلندی در اعتراض به تبرئه این مرد دست به اعتراض خیابانی زدند و در شبکه‌های اجتماعی و روی دیوارها شکل انواع و اقسام لباس زیر زنانه را کشیده و اعلام کردند: لباس ما علامت «رضایت» نیست!

همین منطق را در چهل سال گذشته اسلام‌گرایان اصول‌گرا و اصلاح طلب رژیم جمهوری اسلامی در تحمیل حجاب اسلامی به زنان ایران استفاده کرده‌اند. به طوری که زهرا رهنورد، قهرمان مونت‌جریان اصلاح طلب حکومت گفته است: «زن نماد شرف جمعی یک ملت است» و تجاوز به این «شرف کلکتیو» موجب از هم پاشیدن روحیه‌ی آن ملت می‌شود و امپریالیست‌ها با لغو اجباری حجاب در واقع به این شرف کلکتیو تجاوز کردند. (زهرا رهنورد، زیبایی حجاب و حجاب زیبایی).

حال ببینیم یک سایت اصول‌گرا به نام «راسخون» وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، همین حرف‌ها را چطور «مستدل» می‌کند: «مفاسد اجتماعی، قتل و غارت، خودکشی‌ها، فرزندان سرراهی، سقط جنین‌ها، بیماری‌های زنانگی و بروز ایدز و از هم پاشیدگی کانون گرم خانواده، مشکلات روحی و روانی شوهران و زنان و فرزندان از آثار هرزگی و برهنگی و بدحجابی است که دامنگیر جامعه بشری شده است و هیچ راه صحیح و معقولی به جز اجرای دستورهای اسلامی به نظر نمی‌رسد، پوشش اسلامی برای بانوان از ضروریات دینی است.» (زمستان ۹۵)

باید از این خشک مغزان پرسید، بنا بر کدام علم پزشکی، «برهنگی و بدحجابی» علت «بیماری‌های زنانگی» است؟ اصلاً «بیماری‌های زنانگی» در قاموس شما چیست؟ منظور اینها از «بیماری‌های زنانگی» سرطان پستان و رحم نیست. این اسلامی‌ها، سفلیس و ایدز را «بیماری‌های زنانگی» محسوب می‌کنند. «راه حل» اجتماعیشان هم برای درمان این امراض «پوشش اسلامی برای بانوان» است.

این گونه نظریه پردازی‌های ارتجاعی و تاریخ اندیشانه، حیات جدیدی به فرهنگ نفرت از زن بخشیده است.

حال سوال این جاست که آیا این نظام را که بنیادش این است، و محور و سوخت و ساز ایدئولوژیک آن بر سرکوب جسمی، کلامی، روانی و جنسی زنان است را می‌توان اصلاح کرد؟

با ظهور جامعهٔ طبقاتی، جایگاه زنان کاملاً دگرگون شد و حتی جسم او مورد حمله قرار گرفت. فلسفهٔ پنهان کردن بدن زن در حجاب نیز مربوط به نشانه‌گذاری و تقویت این رابطهٔ اجتماعی ستمگرانه است. مربوط است به در هم شکستن اعتماد به نفس و انسانیت زن. پیش از به وجود آمدن سلسله مراتب و شکاف طبقاتی در سازمان اجتماعی انسان‌ها، چنین چیزهایی نبود. مادرتباری در میان انسان‌ها حاکم بود. اما با ظهور طبقات، زن به جایگاه فرودست مرد سرنگون شد و از آن زمان، دین و فرهنگ و ایدئولوژی، این وضعیت را توجیه‌پذیر و تحکیم کرد. پیش از پیدایش سلسله‌مراتب طبقاتی و جنسیتی در جامعهٔ بشری، «زن» و «مرد» به عنوان دو قشر اجتماعی منفک و متمایز موجود نبودند. انسان‌ها مونت و مذکر بودند ولی «زن» با معنای اجتماعی امروز و «مرد» با معنای اجتماعی امروز که توسط قانون و دین و زبان و هنر و لباس و... تعریف می‌شود، وجود خارجی نداشت. باید سوال

استیصال خود در چهارچوب نظام را اعتراف کند، نمی تواند از ممنوعیت موجود در این ساختار برای آگاهی جنسی دادن به کودکان و نوجوانان در نظام آموزشی بگوید، نمی تواند از عمق زن ستیزی قوانین فقهی و شرعی بگوید، البته اگر به آن باور داشته باشد! سلحشوری، یکی از نمایندگان مجلس نیز با ابراز تأسف از برخورد سیاسی با طرح افزایش حداقل سن ازدواج، اصرار دارد که این طرح به عنوان یک امر اجتماعی و فرهنگی به دنبال حل یک معضل اجتماعی است. جناحی از نمایندگان که در ظاهر موافق با طرح هستند به خوبی می دانند، امکانی برای مقابله با این قوانین در ساختار موجود ندارند، به همین دلیل با تقلیل دادن مسئله به اقدامات فرهنگی، به روشنی ناکارآمد بودن اقداماتشان را نشان می دهند. از طرف دیگر به دنبال معضلات اجتماعی اخیر که بیش از پیش بر همگان مسلم شده است که هیئت حاکمه نمی تواند تغییری در شرایط اجتماعی ایجاد کند، جناحی از نمایندگان که از مخالفان این طرح است، با تردید و ارباب و سخنرانی های مضمئزکننده، اوج استیصال خود را نشان می دهد. فاطمه حسینی، نماینده تهران در مجلس از ارسال پیامک هایی خبر داد که طرح مذکور را به عنوان «عاملی برای گسترش فحشا، از طریق برآورده نکردن نیازهای دختران و پسران جوان و نوجوان» معرفی می کند. روزنامه کیهان هم تدوینگران طرح را به تلاش برای «تکمیل یک پازل قدیمی در یک افق بلندمدت برای تغییر ساختارهای اجتماعی در کشور در حال توسعه ای نظیر ایران» متهم کرد و ادعا کرد که آن ها می خواهند با این طرح باروری زنان و در نهایت جمعیت ایران را کاهش دهند.

بارداری زودهنگام یکی از خطرناک ترین عواقب پدیده کودک همسری است. عروس کودک ها ممکن است پیش از آمادگی جسمی باردار شوند. در این بارداری خطر مرگ نوزاد و مادر بسیار بالا است. دخترانی که زود ازدواج می کنند در اکثر موارد، خشونت، سوءاستفاده جنسی و روابط جنسی اجباری را تجربه می کنند. محرومیت از تحصیل و از دست دادن فرصت های زندگی در کنار ناتوانی در اشتغال درآمدزا، چرخه فقر را برای این کودکان و فرزندان شان بازتولید می کند.

راه رهایی از این شرایط، نه فقه پویا و التماس از فقها برای تغییر حداقلی در قوانین شرعی است، نه بسترسازی فرهنگی که جامعه شناسان بزرگ و کوچک تلاش دارند در عمق این فاجعه انسانی با شعارهای مردم فریب به آن دست یابند. رهایی از این فجایع نیازمند همسویی چندین اقدام ساختاری است که نظام کنونی در انجام آنها ناتوان است. فقر که عامل اصلی در شکل گیری این پدیده است باید ریشه کن شود اما سال های اخیر تنها عمیق تر شدن آن را شاهد بودیم. در کنار این اقدام ضروری، جداکردن اساس قانون گذاری از دین و مناسبات مذهبی شرط اساسی است و ضمانت اجرای قوانینی که منافع کودکان را در هر کوی و برزنی تأمین کند مهم تر است و در نهایت آموزش افراد جامعه از بزرگ و کوچک در جهت توسعه فرهنگی و مبارزه با خشونت سیستماتیک علیه زنان و کودکان.

این اقدامات ضروری نه تنها از سوی نظام اسلامی مورد توجه نیست و برخلاف آن حرکت شده است، بلکه مدعیان روشنفکری هم کاملاً معکوس عمل کرده و اقدام نهایی را مقدم می شمارند. برای دستیابی به شرایطی مناسب برای کودکان رنج دیده امروز و ممانعت از قربانی شدن کودکان آینده باید برای تغییری بنیادین در همه عرصه ها تلاش کنیم. S

رهای ۱۱ ساله، نوعروس ۹ ساله مشهدی و چند صد کودک دیگری که قربانی پدیده کودک همسری هستند، در کنار دیگر معضلات اجتماعی در ایران، موضوع بحث و دعوی جناحی در مجلس شدند و مطمئناً بدن رنجور این کودکان هیچ خبری از این کشمکش ها ندارد. از این کودکان نام و نشانی در دست نیست و در بیشتر موارد ازدواج اجباری آنها ثبت رسمی نمی شود و اغلب به شکل اتفاقی در روند تحقیقات مراکز غیردولتی فعال در امور مربوط به آسیب های اجتماعی، شناسایی می شوند. ازدواج کودکان یکی از اشکال بارز خشونت دولتی علیه کودکان است که مورد حمایت نهادهای حاکمیت قرار دارد.

بنا بر ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی که در ۲۷ آذر ۱۳۷۹ اصلاح شده «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط مصلحت با تشخیص دادگاه صالح». با وجود این محدودیت قانونی برای ازدواج زیر ۱۳ سال، باز هم مطابق آمار رسمی، ازدواج دختران زیر ۱۰ سال در سال های اخیر بیش از ۲۰۰ مورد است. این دختران نه ساله و کوچک تر با تشخیص و اجازه دادگاه های رسمی سر سفره عقد نشسته اند. بررسی آمارهای ثبت احوال نشان می دهد در فاصله سال های ۱۳۹۱ تا ۱۳۹۶، از هر ۱۰۰ ازدواج ثبت شده در ایران، در پنج یا شش مورد سن دختران کم تر از ۱۵ سال بوده است. نرخ کلی (شامل دختران و پسران) ازدواج زیر ۱۸ سال در ایران حدود ۱۷ درصد است. این نرخ برای دختران بیش از ۲۰ درصد است. یعنی از هر پنج دختر زیر ۱۸ سال در ایران، یکی ازدواج می کند. با حساب این آمار، ایران در رده کشورهای قرار دارد که در آن ازدواج کودکان، یک بحران عمیق اجتماعی است. مقایسه آمار ازدواج کودکان در کشورهای مختلف نشان می دهد با وجود شرایط کلی مشابه، سن ازدواج کودکان در ایران کمتر از دیگر کشورها است.

مهم ترین عامل کودک همسری، فقر است. خانواده ها معمولاً برای ازدواج دخترشان پولی بابت مهریه و شیربها و... مطالبه می کنند. حتی در مواردی دختران در ازای دریافت مبلغی به مردان فروخته می شوند. یعنی ازدواج دختر در سنین کودکی نه تنها از هزینه های خانوار شامل هزینه تغذیه، تحصیل و پوشاک کم می کند، بلکه سود و منفعت اقتصادی نیز برای خانواده به همراه دارد. در کنار این عامل اصلی، عوامل فرهنگی نیز وجود دارد. به شکلی که برخی والدین، ازدواج زودهنگام دختر را راهکاری برای محافظت او از خشونت جنسی می دانند. غافل از اینکه بالاترین آمار خشونت جنسی در خانه ها و بیشتر توسط همسران به زنان اعمال می شود. این نوع خانواده ها که معمولاً رابطه جنسی و بارداری خارج از ازدواج را ننگ می دانند، به پدیده کودک همسری با وجود جنایتکارانه بودن تمامی ابعاد آن، تمایل نشان می دهند.

بیش از یک سال و نیم است که طرح افزایش حداقل سن ازدواج که بعدها به طرح کودک همسری موسوم شد، در مجلس شورای اسلامی در دستور کار قرار دارد. موافقان ازدواج کودکان در مجلس شورای اسلامی سه دلیل منسوخ زیر را برای عدم پذیرش طرح مطرح می کنند:

۱- ازدواج کودکان نیاز جنسی آنها را رفع می کند.
۲- ممنوعیت ازدواج کودکان زیر ۱۳ سال از غرب الگو برداشته شده است.

۳- فقه شیعه اجازه ازدواج دختر زیر ۹ سال را هم صادر کرده است. دستیار ویژه در امور حقوق شهروندی معاونت امور زنان، در گفتگو با ایلنا در بخشی که در ظاهر اوج انتقاد او از این دلایل پوسیده است، می گوید: «متأسفانه رویکرد مجالس ما در همه ادوار نسبت به زنان و کودکان دارای اشکال است. ما از مجالس قانون گذاری که اجازه می دهد، ناپدری با فرزندخوانده ازدواج کند، انتظار نداریم که با کودک همسری مخالفت کنند.» او که در ادامه در مقابل این دلایل، از فقه پویا و پتانسیل آن در اصلاح قوانین سخن می گوید و با پاک کردن صورت مسئله، نیاز جنسی کودکان را غیرواقعی می داند، حاضر نیست واقعیت

مقاله هایی که به نامی

غیر از "عصیان" منتشر می شود
الزاماً انعکاس دهنده خط فکری و
سیاسی نشریه عصیان نیست

نقدی بر مقاله نوشین احمدی خراسانی *

نه سطوح کلان، و نیز سیاست‌هایی تدریجی هستند و نه رادیکال". (برگرفته از متن مورد نظر). او نمی‌فهمد یا نمی‌خواهد بفهمد که حجاب اجباری مهمترین نماد سیاسی سرکوب زنان در ایران است. باور ایشان همیشه به کار و اصلاح در درون همین حکومت بوده است. بنابراین از دید وی و هم فکراش نباید به خط قرمزهای حکومت دینی وارد شد. از دید این‌ها اصولاً نباید کاری به قوانین شریعت که چهل سال است بر دست و پای جامعه، به خصوص زنان و بر ذهن‌ها زنجیر زده، داشت. همین که زنان از چادر به یک شال و روسری رسیده‌اند خوب است. در این دیدگاه هم پراگماتیسم و هم رئالیسم دترمینیستی (واقع‌بینی قدرگرایانه) موجود است. پراگماتیسم به این معنا که آنچه که ممکن است، مطلوب است. در نتیجه باید به مقوله‌هایی پرداخت که دست‌یافتنی هستند و نباید به دنبال خواسته‌ها و افق‌های بلند بود. مثلاً تلاش برای برقرار کردن دبه برابر زنان با مردان یا برابر کردن حق شهادت زنان با مردان. (البته باید گفت که به همین‌ها هم دست پیدا نکرده‌اند). رئالیسم دترمینیستی، به معنای تسلیم شدن به شرایط موجود و تلاش نکردن برای تغییرات واقعی و ریشه‌ای. در زمینه دیدگاه ایشان به این صورت که چون مبارزه با حجاب اجباری خط قرمز حکومت است، پس مبارزه نکنیم و یا آن چنان آسه برو آسه بیا حرکت کنیم که هرگز به آن چه می‌خواهیم دست پیدا نخواهیم کرد.

حجاب به عنوان یک مقوله دینی، انتخاب یا میراث خنثی نیست، بلکه محتوای طبقاتی و اجتماعی دارد. در نتیجه برخورد و نظرات افراد مختلف به آن نیز محتوای طبقاتی و اجتماعی دارد. در زمانی که همه جامعه مانند آتش زیر خاکستر است و هر لحظه ممکن است از جایی شعله‌ور شود، در شرایطی که هر روز با اعتراضات و اعتصابات مواجهیم که در آن کلیت حکومت را زیر سوال می‌برند و در حالیکه زنان و دختران به صورت خودجوش خط قرمزشان با حکومت را رد کرده‌اند و آشکارا و عریان به حجاب اجباری اعتراض می‌کنند، نوشین احمدی خراسانی می‌گوید این راه غلط است و آهسته برویم جلو که نکنند گربه شاخمان بزند. در واقع گرایش فکری او سدی است در مقابل رشد مبارزه‌رهایی بخش زنان. او در تمام سالهای فعالیتش بی‌وقفه و با تمام قوا برای پایین کشیدن سطح افق و آرزوهای زنان تلاش کرده است و این کار جز اینکه نشان دهنده چسبندگی فکری ایشان به تفکرات طبقه حاکم است چه می‌تواند باشد؟ این تفکر در جهت منافع طبقه حاکم در موضوع زنان و بالاخص حجاب است. دیدگاه او حتی رفرمیستی و اصلاح طلبانه هم نیست. بلکه دیدگاه مشروطه اسلامی است. یعنی مبارزاتی که انجام می‌شود نباید خارج از چهارچوب قانون اساسی که منطبق بر دین است، باشد. او مقابله زنان با حجاب اجباری را یک مقاومت روزمره در مقابل تحمیل می‌داند و علت این مقاومت را به موضوع سلفی گرفتن و ارتباط با جهان از طریق شبکه‌های اجتماعی و دیدن مجری‌های بی‌حجاب شبکه‌های ماهواره‌ای تقلیل می‌دهد. عجب! او مبارزه زنان با حجاب اجباری را نه مبارزه‌ای در اساس خود با قوانین ضد زن شریعت و حکومت اسلامگرا، بلکه نتیجه رشد مصرف‌گرایی و گسترش شبکه‌های اجتماعی می‌داند و به این وسیله به وقیحانه‌ترین شکلی دولت دینی و ستم‌گری‌هایش علیه زنان را تظہیر می‌کند و با آن هم صدا می‌شود. حافظه تاریخی نوشین احمدی خراسانی حتی مبارزه زنان در سال صفر را هم به یاد نمی‌آورد. آن موقع که نه سلفی بود و نه شبکه اجتماعی و مردم هم که از دیدن مجرهای بی‌حجاب سیراب بودند و حجاب اجباری را هم تجربه نکرده بودند. پس چرا اعتراض کردند؟ البته او در مورد نسل خودش هم توضیح می‌دهد و می‌گوید ما ساده پوش بودیم و تضاد زیادی در مورد پوشش با خانواده‌ها نداشتیم. یعنی باز هم تقلیل‌گرایی. باز هم قضیه حجاب را به پوشش و خانواده تقلیل می‌دهد و اصلاً رابطه اجتماعی قانون حجاب اجباری با سیستم را نمی‌بیند. نوشین احمدی، همیشه همین‌طور فکر می‌کرده و مدام در حال پسرفت بیشتر است. تبدیل شدن از یک رفرمیست سازشکار به

یک سال پیش در هفتم دی ماه ۱۳۹۶، ویدا موحد اولین کسی بود که روسری اش را به چوب بست و بالای یک سکو ایستاد. این آغاز یک دور از اعتراضات زنان علیه حجاب اجباری بود. پس از او افراد دیگری نیز به همین روش اعتراض کردند. این حرکت به «دختران خیابان انقلاب» موسوم شد. تعدادی از این دختران کتک خوردند، دستگیر شدند و به زندان رفتند. تا چند ماه این حرکت ادامه داشت و بعد هم گهگاهی به صورت پراکنده. پس از تظاهرات زنان در هفده اسفند ۱۳۵۷، «دختران خیابان انقلاب» یکی از آشکارترین و جسورانه‌ترین شکل‌های اعتراض به حجاب اجباری بود. چهل سال کار ایدئولوژیک، آموزش و تبلیغات حکومت زیر سوال رفته بود و همین موضوع خشم امامان جمعه، تئوریسین‌های حکومت، نمایندگان مجلس و ... را دامن زد. عکس‌های زنان در خیابان را در مجلس نشان می‌دادند و خط و نشان می‌کشیدند و هر روز یک دستور و تهدید جدید صادر می‌کردند. بعد از آن، زنان زیادی جرات پیدا کرده‌اند و در خیابان‌ها و اماکن عمومی به حجابشان که از سر افتاده توجهی نمی‌کنند و همین باعث درگیری هر روزه این زنان با آتش به اختیاران در خیابان و مترو و ماشین‌ها شده است. "نوشین احمدی خراسانی" که خود را فعال زنان می‌داند، در سالگرد حرکت «دختران خیابان انقلاب» مقاله‌ای نوشته تحت عنوان «چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش پیدا نکرد». در این مقاله، او به مقوله حجاب و چرایی اعتراض به آن و همانطور که از عنوانش پیدا است به دلایل فراگیر نشدن آن حرکت پرداخته است. این مقاله را می‌توان سقوط آزاد خانم احمدی خراسانی در ارتباط با مساله زنان و بالاخص موضوع حجاب دانست. در این نوشته قصد این نیست که به جزئیات مقاله ایشان پرداخته شود و گرنه باید صفحه‌های زیادی را سیاه کرد و فقط به محتوای واقعی مخالفت ایشان با حرکت دختران خیابان انقلاب و این که از چه تفکر و گرایش طبقاتی‌ای سرچشمه می‌گیرد، می‌پردازیم.

اینکه چرا اعتراض دختران خیابان انقلاب گسترش پیدا نکرد، دو دلیل دارد. اول اینکه، همه اعتراضات و مبارزات مردمی با فراز و فرود همراه است. راه دوری نمی‌رویم. اعتراضات دی ماه ۹۶ با گستردگی در بیش از ۱۰۰ شهر مختلف که در چهل سال گذشته بی‌سابقه بود، افول کرد و در مرداد ۹۷ دوباره سر بلند کرد. یا اعتراضات کارگری، معلمان، دانشجویان و ... نیز به همین صورت بوده است. این فراز و فرود هم دلایل خودش را دارد که فعلاً موضوع این مقاله نیست. اما دومین دلیل همه‌گیر نشدن آن، رادیکالیسم این حرکت و برخورد سرکوب‌گرانه رژیم بود. چیزی که در قاموس و تفکر نوشین احمدی خراسانی جایی ندارد. او به مبارزات تدریجی، از بالا و بی‌خطر عادت دارد. ایشان، رادیکال بودن را تلویحاً عاملی منفی برای مبارزات مدنی و اجتماعی می‌داند که مانع از گسترش مبارزات می‌شود. نوشین احمدی خراسانی در سال‌های گذشته که کمپین «یک میلیون امضا» را به راه انداخته بود، در پاسخ به منتقدینش اعلام کرده بود که پرداختن به مساله حجاب هزینه دارد، بنابراین دور آن را خط کشید. او و هم‌فکران اش به این فریب و توهم دامن می‌زنند که گویی‌رهایی بدون هزینه دادن امکان پذیر است.

ایشان در همین مقاله هم می‌گوید، زنان از حجاب کامل به بدحجابی و از بدحجابی به کم‌حجابی و بعد به حجاب الصافی رسیدند و همین شکل از مبارزه آرام و تدریجی بهترین شیوه از اعتراض و مقاومت است. "شکل آرام تغییر مستمر حجاب طی چهل سال گذشته، از حجاب به «بدحجابی»، از بدحجابی به «کم‌حجابی» و از کم‌حجابی به «حجاب الصافی»، روشی است که به نظر می‌رسد با ویژگی‌های جامعه ما تا حدودی منطبق بوده است" (برگرفته از مقاله مورد بحث). نوشین احمدی خراسانی مبارزات زنان به طور کل و خاصاً در مورد حجاب را مبارزه‌ای مدنی و اجتماعی می‌داند و آنجایی که در مورد سیاسی بودن آن سخن می‌گوید، آن را مربوط به سیاست روزمره می‌داند. یعنی "سیاست‌هایی که در سطوح خرد عمل می‌کنند و

این رژیم شد. حجاب در جمهوری اسلامی ایران نه فرهنگی زنانه بلکه اهرم ستمگری در دست یک طبقه‌ی حاکمه‌ی دینی-نظامی-اقتصادی بسیار بیرحم است. محتوای اجتماعی آن عبارتست از پائین راندن زن در سلسله مراتب اجتماعی و قرار دادن زنان در آنچه اسلامی‌ها «جایگاه واقعی‌اش» می‌دانند. زنان را مطیع نگاه داشتن، کلید مطیع نگاه داشتن کل مردم است. این پدیده هم دارای تاریخ است و هم واقعیت مسلم جاری است. §

* مقاله «چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش پیدا نکرد؟» بر گرفته از سایت "پیک ایران". www.peykeiran.com

یک تطهیر کننده آشکار نظام ضد زن حاکم و همسو با آن. هر نیرو یا فردی که خود را مدعی دفاع از جنبش زنان می‌داند و برای رهایی واقعی زنان مبارزه می‌کند باید دارای چنان خط مشی سیاسی‌ای باشد که روابط خصمانه قدرت زن ستیز حاکم با زنان را آشکار کند و بازتاب نفرت عمیق زنان از آن باشد؛ باید افق و برنامه‌اش فشرده مقاومت زنان و آرزوهایشان باشد. این نگرش و افق در نوشین احمدی خراسانی و محفل‌هایی که به آنها تعلق دارد، وجود ندارد.

حجاب قبل از جمهوری اسلامی و بعد از آن، دو پدیده‌ی اجتماعی کیفیتاً متفاوت است. بعد از جمهوری اسلامی، با تبدیل سنت دینی به حکومت دینی، حجاب اجباری یکی از ستونهای حاکمیت قانون و قانون اخلاقی

زنان نیمی از ارتش و نیمه‌ای از مبارزه برای رهایی بشر

دینز بصری

این مقاله در زمانی نوشته شده است که تماشاگران تیم فوتبال تراکتورسازی تبریز در حمایت از ورود زنان به استادیوم‌ها، آواز خواندند

جمهوری اسلامی و باندهای داخلی‌اش در یکی دو بازی اخیر آن هم با فشار فیفا و به دلیل ترس از دست دادن بازار پر سود فوتبال تن به مماشات داده و به صورت گزینشی حاضر به پذیرش جمعی از زنان در ورزشگاه شده‌اند. اما محمد جعفر منتظری دادستان کل کشور اعلام کرده هیچ توجیح شرعی وجود ندارد که زنان به استادیوم‌ها بروند و بدن نیمه برهنه مردان را تماشا کنند (۳) پروانه سلحشوری نماینده مجلس و رئیس فراکسیون زنان مجلس نیز در اظهار نظری گفته: "موضوع ورود زنان به ورزشگاه‌ها موضوعی ساده و حقیقتی ابتدایی است که متأسفانه آن را تبدیل به معضل کرده‌اند و خارجی‌ها دائماً آن را مثل چماق روی سر ما میکوبند" (۴). این اظهار نظرها نکات کلیدی افشاکننده‌ی آن در خود دارند.

به راستی چرا چنین چیزی در جمهوری اسلامی تبدیل به معضل شده است؟ چرا جمهوری اسلامی نمی‌خواهد یا نمی‌تواند با دادن چنین فضاهایی به زنان پایه‌های مشروعیتش را در داخل ترمیم و چهره خارجی‌اش را تلطیف کند. سوالی که ما را مستقیماً به ماهیت و تناقضات درونی جمهوری اسلامی رهنمون می‌شود. با اینکه باندها و دستجات متفاوتی درون جمهوری اسلامی در مبارزه مداومند و هر از چندی رنگ و لعاب بازی قدرت را تغییر می‌دهند، در تحلیل نهایی جمهوری اسلامی بر بستر استثمار و سرکوب بنا شده است. تخصیص طبقاتی در تاروپود آن تنیده شده است و ستم بر "دیگری" (غیر خودی‌ها) خونی است که شریانهایش را سیراب میکند. حال بیایید از خودمان بپرسیم زن بودن در چنین سیستمی به چه معناست؟ به دنیا آمدن با جنسیتی در حاشیه، گناه آلود و زائل العقل یا در بهترین حالت خادم و دلسوز. بد نیست برای چند لحظه چشم‌هایمان را باز کنیم و خود را در چنین جایگاهی ببینیم. از کودکی دائماً شما را تعقیب می‌کنند. در نتیجه آموزش‌هایی که دریافت می‌کنید دائماً خود را معذب، منشا گناه یا در آستانه لغزش می‌بینید. هیچ فضایی به شما داده نمی‌شود که در آن تجربه‌ی آزاد از خود و دیگری داشته باشید. جامعه البته برای تطهیر شما از این گناه نکرده هم راهی پیش پایتان می‌گذارد. باید سربه زیر، حرف گوش کن، متین، محجوب، خادم و قانع و کم حرف باشید. بله زن بودن در چنین جامعه‌ی تجربه‌ی سخت، دردناک و پیچیده است.

اگر کار، انسان را می‌سازد، اگر هر تجربه‌ی ای در فضای معینی شکل می‌گیرد، از شما می‌خواهم یک بار دیگر چشم‌هایتان را باز کنید و فضاهایی که یک زن از کودکی اجازه ورود به آن را دارد، مرور کنید. خانه، محصور به حیاطی اگر باشد. بعدها مدرسه، جایی که قرار است تمام انرژی و انگیزه شما را بگیرد و جایش قوانین تخطی‌ناپذیری بگذارد که آماده زندگی فردایتان شوید و در نهایت خانه شوهر (محدود به اتاق خوابتان و آشپزخانه‌تان که صفت مالکیتش را با بزرگواری به شما بخشیده‌اند تا وظیفه‌ی تولید مثل و رسیدگی به

"دختران آذربایجانی، ستاره‌های آسمانی، ورزشگاهها چشم‌براه شمايند، ما عاشقان این وطن، پشتیبانان هستيم و حقتان را خواهيم گرفت".

این شعارها چیزی نیست که عادت به شنیدنش داشته باشیم. اما وقتی روی صفحه داغی از شکاف‌های اجتماعی ایستاده باشید که در هم نفوذ می‌کنند و به هم فشار می‌آورند، در برهه‌ای از تاریخ که همه چیز لغزنده و شکننده است، همه چیز ممکن می‌شود. حتی شعار جمعی از مردهای آذربایجانی در حمایت از ورود زنان به ورزشگاه. البته نباید و نمی‌توان فراموش کرد که چنین حمایت‌هایی زمانی که زنی روسری خود را در اعتراض به حجاب اجباری از سر باز می‌کند یا به دنبال حق ازدواج و طلاق و تحصیل و حضانت کودکان و کار و ... می‌جنگد، دیده نمی‌شود. حوزه‌های استحقاقی‌ی مردانه به مرزهای مالکیت و کنترل خود حساس است و این واقعیتی است که بدون مبارزه‌ای همه جانبه و در جهت یک برنامه و افق بنیاداً متفاوت که در راستای رهایی کل بشریت باشد، هرگز تغییر نخواهد کرد. با این همه در تاریخ پر از سرکوب، سنگسار، اعدام، اجبار، تجاوز، خشونت و تحقیر جمهوری اسلامی جای چنین ابتکاراتی خالی است و باید به صورت ویژه به آنها توجه کرده، از آن حمایت کرد و ارتقای داد.

داستان این ابتکار عمل توده‌ای چگونه رخ داده. دقیقه ۲۵ بازی تراکتورسازی تبریز و سپیدرود در ورزشگاه ... تبریز جمعی از تماشاگران سکوی ده با هماهنگی یک جمع تلگرامی که هواداران زن زیادی در آن عضو هستند، یک صدا، شعری در حمایت از حضور زنان در ورزشگاه می‌خوانند. آنها ساعت هایشان را برای دقیقه ۲۵ کوک می‌کنند. (۱) برای پاس داشت حکومت مردمی فرقه دموکرات آذربایجان و نقش مترقی آن در مبارزه برای رفع مناسبات ستم بر زن در جامعه. (۲)

موضوع حضور زنان در ورزشگاهها، اما همیشه موضوعی مناقشه برانگیز بوده است. پیدا شدن سروکله دخترانی که با نقاشی صورت و پوشیدن لباس مردانه و با ریش، مصرانه در پی ورود به ورزشگاه‌ها هستند تا فرصت تجربه شادی جمعی تکرار‌ناپذیری را داشته باشند، همیشه جمهوری اسلامی را به در دسر انداخته است. جمهوری اسلامی‌ای که بویژه در تربیت نسل‌های دهه هشتادی و نودی شکست خورده و هیچ مشروعیتی ندارد. دولت در این میان برای پاسخ گفتن به این معضل، دستگاه فکری ایدئولوژیکی خود را موظف کرده که به دنبال راه حل بگردد و حوزه نیز به عنوان پایگاه ایدئولوژی سازی برای نظام به تولید متونی در رد این خواسته‌ها و قبح چنین اعمالی دست زده است. نتیجه این تلاش نشان دادن اشکال شرعی و مشکلات اجتماعی و اخلاقی است که در پی چنین آزادی‌هایی خواهد آمد. از دید رژیم، مشکل تناقض احکام شرعی و قوانین نظام است. بر این پایه برجستگی نقش دین به عنوان سدی در برابر آزادی زنان با وضوح هر چه بیشتری نمایان میشود.

نیازهای آن را به نحو درستی انجام دهید. البته هر جا به کار حل بحران های سرمایه داری بیاید باید در محیط های کاری قرار بگیرید. فضاهایی برای استثمار مضاعف (کمتر از مردها مزد دریافت می کنید) که در آن باید سوءاستفاده های جنسی و کلامی و زبانی مردها را هم تحمل کنید. شما حق حضور در تجربه های شاد جمعی، حق حضور در خیابان، حق خندیدن با صدای بلند، حق تجربه فضاهای باز اجتماعی (مثل ورزشگاه ها) را ندارید. شما تنها وقتی برای سیستم وجود و ارزش پیدا می کنید که خدمات لجستیکی برایش فراهم کنید و این تحقیری است که به همه جامعه اعمال می شود و باید متوجه آن بود.

با چنین چهارچوب های پیچیده و سفت و سختی شما خیلی سخت می توانید سرزندگی، قدرت تمرکز، فکر، سازندگی و جسارت تجربه آزاد خود را حفظ کنید. باید جسارتی عظیم و خستگی ناپذیری پیگیر داشته باشید تا بتوانید مبارزه تان علیه همه این محدودیت ها را از احساسی ترین جبهه های نبردی که برای شما ساخته اند یعنی خانه و خانواده تا اجتماعی ترین شکل آن یعنی خیابان و عرصه عمومی پیش ببرید. باید اشاره کنم که این موضوع در زمانه ای که راهنمایی عملی برای مسیر مبارزه و علمی برای درک چرایی پیچیدگی های موجود ندارید، بسیار سخت تر و عموماً بی نتیجه خواهد بود و شما با همه سرسختی و قدرتتان، اشتباه خواهید کرد و اشتباه یعنی باز تولید روابط ضد زن و مردسالار به هر نحوی.

با غلیان شکافهای اجتماعی، هر طبقه پاسخ خود را به عنوان بهترین جواب وسط می گذارد. طنز ماجرا این است که درست وسط قدرت گرفتن فاشیست ها در عرصه بین المللی، امپریالیست ها با انگشت گذاشتن روی اشکال قرون وسطی ستم بر زن که اسلام گرایان اعمال می کنند سعی دارند تا شکل های مدرن ستم بر زنی که در کشورهای خودشان اعمال می شود را زیبا جلوه دهند و مبارزه برای رهایی از این ستم ها را در چهارچوب نظام امپریالیستی تقویت کنند (۵). دنبالچه های لیبرال وطنی نیز مبلغان این جبهه اند. از سوی دیگر، نیروهای مختلف فعال نیز پاسخ هایی برای آن دارند، اما این پاسخ ها عمدتاً برآمده از حرکت های خوددیده هستند که در مواجهه با دیگر شکاف ها (۶) و تاثیر متقابل آن ها در هم بروز می کنند. از این جمله است برخورد دوگانه ای که جنبش های ملی با موضوع زنان دارند. در سطحی، وجود شکاف مسئله ملی بر روی زنان نیز اثر گذارده و آنان را فعال می کند و از سوی دیگر جنبش های رهایی بخش با نگاه ملی مانعی در برابر فرایند رهایی زنان ایجاد می کنند. چراکه چهارچوب ایده ملیت باوری به موضوع مالکیت خصوصی و پیوند های اجتماعی موید آن نظیر خانواده و نقش های اجتماعی سازنده آن منتهی میشود. اینجاست که تضاد در نهایت خود را نمایان میکند. چرا که مبارزه برای رهایی زنان یعنی فراتر رفتن از افق و اهدافی که مهر مالیکت خصوصی بر آن خورده است (۷).

اما موضوع اساسی که انگیزه نگارش این متن برای نگارنده بود، سیاست نیروهای کمونیست و انقلابی در مواجهه با ستم بر زنان و ابتکارات عمل توده ای است که در این رابطه به آنها مختلف شکل می گیرد. در ابتدا باید گفت جای تعجب ندارد که نیروهای چپ و مدعی کمونیسم در برابر چنین ابتکار عمل هایی سکوت می کنند یا با سوءظن به آن نگاه می کنند یا در بهترین حالت با پر رنگ کردن نقش احتمالی نیروهای ناسیونالیستی احتمالی پشت پرده، سعی در کم اهمیت جلوه دادن آن دارند. تا زمانی که قانون ارزش (روابط مسلط بر بستر مالکیت خصوصی) ملغی نشده است ما با چنین منشویک هایی (۸) روبرو خواهیم بود. این دوستان نه تنها قادر به درک جایگاه چنین ابتکار عمل هایی در استراتژی انقلاب نیستند بلکه هنوز مسئله ستم بر زن به عنوان حوزه مهمی از مبارزه برای رهایی کل بشریت و چه بسا مفهوم مبارزه طبقاتی به عنوان "فعالیتی رهایی بخش برای همه" برایشان ناروشن و اغلب غیر طبقاتی جلوه می کند. در اینجا قصد نقد و ریشه یابی این نگاه را ندارم. این موضوع مجال دیگری می طلبد. آنچه مهم است سوال کلیدی است که افق بزرگتری را روشن می کند. وظیفه کمونیست ها در برابر چنین ستم هایی چیست؟

مارکس می گوید رادیکال بودن به معنی پیدا کردن ریشه هاست و در اینجا ریشه انسان است. برای بررسی چیستی و چگونگی روابط میان انسانها و ضرورت و آزادی های آن، شما باید به واقعیت همانگونه که هست رجوع کنید. لایه ها و سطوح مختلف آن را بصورت مجزا مورد مطالعه قرار دهید.

باید زوایای پیچیده و پنهان موضوع مورد مطالعه تان را در ابعاد مختلف به دست بگیرید. در هر حوزه خاص بودن و ویژگی های آن و عام بودن قوانین و دینامیک های تاریخی جهانی زیست اجتماعی بشر را که در هم تنیده و در تغییرند درک کنید. شما باید معنای زن بودن در جامعه طبقاتی، در جامعه سرمایه داری و در جامعه سرمایه داری ایران را مطالعه کنید. شما باید قادر به دیدن وجوه مختلف بروز این ستم باشید. باید قادر باشید ارتباط ریشه این ستم و پروسه مبارزه طبقاتی و ساخت جهانی با روابط نوین را توضیح دهید.

خشونت علیه زنان مسئله ای فرهنگی یا فردی نیست. این بخشی از کارکرد سیستم طبقاتی و مشخصاً سرمایه داری امپریالیستی است که آن را تولید و باز تولید می کند. تاریخ ویژه این خشونت با به قدرت رسیدن سرمایه داری آغاز می شود و در مرکز آن، منضبط کردن بدن ها بویژه بدن زن به عنوان تولید کننده ابزار تولید (نیروی کار) قرار دارد. به این ترتیب اولین شکل مالکیت را می توان به صورت خام، بردگی خانوادگی عنوان کرد. اما باید توجه داشت، مبارزه برای رهایی از ستم هایی که در نتیجه اعمال مالکیت خصوصی در جامعه بوجود آمده اند در عین حال مبارزه با تمام اشکال اعمال این مالکیت است. تا زمانی که به شکل رادیکال از تمام عرصه های اعمال مالکیت خصوصی گسست نشود و نظام دیگری جایگزین آن نگردد، تمامی اعتراض ها، مبارزات و مخالفت ها با تمام صداقتی که داریم به عقب بر خواهد گشت.

به بیان باب آواکیان شاید بتوانیم بر دیواره این نظام سوراخ های کوچکی ایجاد کنیم اما در زمینه تغییر خصلت اساسی جامعه هرگز نمی توانیم بدون مبارزه با مسئله کلیدی "مالکیت خصوصی بر ابزار تولید" و در هم شکستن ابزار سرکوب (دولت) کسانی که از این روابط نفع می برند (سرمایه داران) و کسب قدرت سیاسی کاری انجام دهیم. در این مسیر اما دو خطر وجود دارد: دل دادن به موج "جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز" که بی اغراق ناقوس مرگ زود هنگام تمام حرکت ها و ابتکار عمل ها و مبارزات است و یا تبدیل نکردن این ابتکارات عملی به جنبشی برای رهایی کل بشریت. این ابتکارات بخشی از مبارزات واقعی اند. تبلور بی عدالتی های واقعی و نقطه تمرکز کلیدی تضادهای اجتماعی. بله ستم بر زن (و ستم ملی) درون روابط سیستم سرمایه داری حل نمی شود. ما این را می دانیم اما هرگز نباید بگذاریم توده ها زیر فشار زور و فریب خوردن گمراه شوند و به قول مارکس تحقیر شوند. ما نباید بگذاریم این ابتکارات از کمونیسم و معنای آن جدا شود. (۹) ما با ندیده گرفتن و یا کم اهمیت جلوه دادن چنین مبارزات واقعی هرگز نمی توانیم جنبشی برای انقلاب سازماندهی کرده و در دل آن انسان هایی را برای ساختن جهانی با روابط نوین راهنمایی و همراهی کنیم. (۱۰). §

پانوش:

(۱) تیفوسی های تراکتور سازی از این تاکتیک برای حمایت از حق تحصیل به زبان مادری (در دقیقه ۱۵ برای اشاره به ماده پانزده قانون اساسی) و اعتراض به وضعیت اسفناک دریاچه اورمیه (در دقیقه ۳۵) نیز بهره برده اند. <http://shoaresal.ir/fa/news/165556>

(۲) ۱۳۲۵ پایان تجربه تاثیر گذاری بود که درست در گرمگرم مبارزه طبقاتی در سراسر جهان و بویژه در شوروی و چین به همت گروهی از کمونیست های آموزش دیده در کشور شوروا شکل گرفت.

(۳) <http://www.bbc.com/persian/iran/45900425>

(۴) <https://www.tabnak.ir/fa/news/732640>

(۵) نگاه کنید به کتاب مسئله زن و سنتز نوین

(۶) این تناقضات عبارتند از: (۱) ادعای استقلال از نظام سرمایه داری جهانی و واقعیت وابستگی عمیق به آن. (۲) کشیده شدن هر چه بیشتر به درون باتلاق جنگ های منطقه ای. که این مسئله نه فقط از خصلت رژیم جمهوری اسلامی بلکه از نیازهای یک دولت نومستعمراتی برمی خیزد. (۳) ادغام دین و دولت و تحمیل قانون تبعیض گرا و فرقه گرای مذهبی و فرهنگ تاریک اندیش شریعت در عرصه فرهنگ و هنر و علم که نه فقط افشار تحت ستم و استثمار بلکه بخش بزرگی از طبقه میانه را به تقابل و ضدیت با این رژیم می کشد. (۴) ستم بر زنان که نیمی از جامعه اند. (۵) ستم گری ملی علیه ملل غیر فارس و (۶) نابودی محیط زیست (۷) در این میان آذربایجان جایی است که جنبش ها و حرکت های متعددی حول شکاف مسئله ملی ایجاد کرده و بناچار در مورد شکاف ستم بر زن نیز موضعی اتخاذ کرده است.

(۸) زنولوژی: زن اثیری و الهه مادر، کتاب نقد جهان اوجالان

(۹) مریم جزایری خشونت مدرن علیه زنان

(۱۰) ابتکارات عمل توده ای، باب آواکیان

(۱۱) تاریخ موج اول انقلابات کمونیستی موید این مدعی است که ما در همان تجارب کوتاه مدت با تمامی فشار های داخلی و خارجی و مبارزه حادی که در زمینه تاریخی و اجتماعی پیش می بردیم توانستیم گسست های اساسی از روابط کهنه در زمینه زنان (و مسئله ملی) انجام دهیم. نگاه کنید به کتاب نیمی از آسمان، در باره رهایی زنان در چین، نوشته کلودی بوروایل

دادستان، شورای نگهبان و نمایندگان مجلسی مانند لاریجانی، مطهری، حضرتی و خانم سلحشور همه در جریان هستند، برایشان مهم نیست چه بلایی بر سر من خواهد آمد و مدام با ارتقای سلمان خدادادی، از این کار او تقدیر و تشکر می کنند.

زهره نویدپور به خاطر مشکل بیکاری به نماینده شهر خود مراجعه می کند. نمونه های مشابه مراجعات مردم به نمایندگان برای حل مشکلاتشان بسیار است و خود همین مسئله نشان از فساد بنیادی در نظام دارد. زیرا در ساختاری که ارکان آن به شکلی مناسب و عاری از ایرادات عمل کنند، نیاز به این مراجعات نیست. در این مورد تکان دهنده اما رئیس کمیسیون اجتماعی، زهره را با وعده کار به دفترش می کشاند و به او تجاوز می کند. زهره پس از افشای این جنایت از طرف یکی از نیروهای وزارت اطلاعات هم تهدید می شود که باید با من رابطه جنسی داشته باشی.

سلمان خدادادی با استفاده از قدرت دولتی خویش، دختران و زنان را به جایی که از قبل آماده کرده است، می کشاند و به آن ها تجاوز می کند و آن ها را با استفاده از همین قدرت و در صورت افشای این عمل، به مرگ تهدید می کند و نهادهای نظارتی حاکمیت از جمله قوه قضاییه، نهادهای امنیتی و نهاد حراست و نظارت بر رفتار نمایندگان مجلس هم، از متهم دفاع می کنند. نمونه مشابه این جنایت را در دادگاه های فرمایشی که برای ریحانه جباری برگزار شد، شاهد بودیم.

زهره ها و ریحانه ها، قربانی ایستادگی در برابر ظلم متجاوزین شدند و شجاعت و جسارت آنها برای افشای این پلیدی باید الگوی رفتاری همه زنان و دختران در مقابل رفتارهای ضد زن باشد. نظام اسلامی، کارنامه تجاوز به زندانیان سیاسی، زندانیان عادی و کودکان بی دفاع را در کارنامه خود دارد. تجاوزکاران امروز ایران، همان پاسداران متجاوز به دختران باکره در دهه ۶۰ در قتلگاه های مخوف نظام هستند. این انسان های پلید مشق تجاوز را در سایه فرامین رهبرشان آموختند و امروز برای تجاوز به زنان و دختران پاداش می گیرند. نباید در مقابل این متجاوزین سکوت کرد. علیه این نظام ضد زن و متجاوز با تمام نیرو می ایستیم و از پای نمی نشینیم. §

تجاوز

آموزه مکتبی نظام

اواسط دی ماه سال جاری خبری مبنی بر مرگ مشکوک زنی منتشر شد که چند ماه قبل در شبکه های اجتماعی، در مورد آزار جنسی خود توسط یکی از نمایندگان مجلس به نام سلمان خدادادی، افشاجاری کرده بود. جسد زهره نویدپور که ۲۸ سال سن داشت، در منزل مادرش پیدا شد و این پرونده در کنار پرونده های متجاوزینی مانند سعید طوسی و سایر متجاوزان نظام اسلامی به صندوقچه اسناد محرمانه نظام پیوست تا در روز میادا دستمایه تهدید و باجگیری از آنها شود نه سندی برای محکومیت آنها. پیکر قربانیان اما با اتهامات واهی یا روانه گورستان شد یا در پزشکی قانونی دست به دست شد تا با انواع عذر شرعی مختومه اعلام شود.

سلمان خدادادی رئیس کمیسیون اجتماعی، مدیرکل امنیتی و مشاور وزیر خارجه فعلی که از قضا سخت متعصب به انقلاب اسلامی نیز هست، در دوران مجلس هفتم، متهم به تجاوز به منشی و یکی از مراجعه کنندگان اش بوده است. خدادادی همچنین قبل از نمایندگی مجلس، مدیرکل سابق اداره اطلاعات اردبیل و فرمانده سابق سپاه ملکان بوده است. معنی این رزومه درخشان این است که در نظام فعلی، تجاوز به عفت در سطح مسئولین، به جای مجازات، پاداش دریافت میکند.

زهره نویدپور در یادداشتی که در ۱۸ آبان ماه برای سایت هرا نا می فرستد، شرایط بعد از افشای آزار جنسی علیه خود را این گونه توصیف می کند: «هیچ کس جوابگوی من نیست و به خاطر تهدیدهای عوامل سلمان خدادادی، از ترس جانم آواره و دربه در شده ام. این کشوری که ادعا می کند جمهوری اسلامی است، وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه،

در زندان قرچک چه گذشت

لیلا حوا

واسطه ارتکاب جرم، عناصر نادیدنی و فاقد حق جامعه هستند، به ناگاه تبدیل به جمعی مستقل، کنش مند و معترض شدند که بیش از همیشه مستحق تنبیه توسط مردان هستند.

بنا بر گفته مارکس، در نظامی که مالکیت خصوصی وجود دارد، مجرم (کلاهبردار، گدا، قاچاقچی خرده پا و بزهدار)، شخصیتی است که موجودیت ندارد و فقط به چشم افرادی مانند پلیس و قاضی و... دیده می شود. در این نظام که هر فرد در این اندیشه است با خلق نیاز جدیدی برای دیگری و قرار دادن او در یک وابستگی جدید و وسوسه بهره مندی از نوع جدیدی از لذت، او را به ورشکستگی اقتصادی بکشاند، پول با تصاحب ویژگی توانایی خرید هر چیز و تصاحب همه اشیاء، چیزی است که در اختیار داشتن آن بیش از همه می ارزد. بنابراین پول قدرتی مطلق تلقی می شود که برای داشتن آن رقابت به وجود می آید و رقابت موجب بی نوایی، جنایت، و نابودی تمامی پیوندهای اجتماعی می شود. بدین ترتیب نظام مالکیت خصوصی، افراد را به سوی ارتکاب جرم سوق می دهد و اگر مجرم نتواند برای کارفرمایان یا دولت، عرضه مستمر کار اجباری با هزینه پایین را تامین کند (هم چنان که در زندان زنان قرچک، کارگاههای کارخانجات «حامی» با حقوقی معادل ۳۸-۵۴ درصد حداقل حقوق اداره کار، زندانیان را به کار گمارده است) صرفاً هزینه ای بر گرده دولت و جامعه محسوب می شود و مجریان دولت می کوشند تا حد امکان با کمترین هزینه (عدم تامین نیاز های اولیه) آنها را نادم کنند.

زندانیان قرچک ورامین، زنانی در پایین ترین رده سلسله مراتب اقتصادی و اجتماعی هستند که در تلاش برای تامین معاش و در رقابت، از جامعه طرد شده اند. آنها مستحق تنبیه بی محابا توسط مردان مسلح به «باتوم، حمایت قانون، جامعه و جایگاه اقتصادی با ثبات» نیستند. §

در روزهای منتهی به ۲۲ بهمن، خبری تکان دهنده از ندامتگاه ورامین منسوب به زندان زنان قرچک به بیرون درز کرد. در یک روایت، از قبل به زندانیان بسیاری وعده عفو و آزادی به دلیل ۲۲ بهمن داده بودند که ظاهراً این وعده ها واقعیت نداشته است و زندانیان دست به اعتراض همگانی زده بودند. در روایت دیگر، زندانیان به دلیل عدم رسیدگی پزشکی به یکی از زنان زندانی، اعتراض کرده بودند. در هر حال به دلیل این اعتراض، نگهبانان زندان به بندها رفته و زنان زندانی را مورد ضرب و شتم قرار دادند. گاز اشک آور به داخل بند ها زدند که در نتیجه آن و تلاش زنان زندانی برای خنثی کردن گاز اشک آور با آتش زدن پتو ها و ملافه ها، بندها دچار آتش سوزی شدند. ماموران به بندها ریخته و زندانیان را زیر مشمت و لگد گرفته و سپس کشان کشان به انفرادی منتقل کردند. درهای هواخوری بندها را به روی زنان بسته و آب و غذا را قطع کردند. زنانی با بدن های متورم، پوست های خشک و بی آب و لباس های کدر، جمعیتی از کلاهبرداران جزء، قاچاقچیان خرده پا، سارقان، خفت گیر ها و بزهداران را تشکیل می دهند که در زندان زنان قرچک محبوس هستند. آنها قربانیان شکل های مختلف خشونت مبتنی بر جنسیت و خشونت مبتنی بر توزیع نابرابر منابع هستند. زنان نا پیدایی که در شرایط فروپاشی اجتماعی، بیش از همه در برابر ارتجاع مذهبی و ساختار اجتماعی و اقتصادی زن ستیز آسیب پذیرند.

سیمون دوبوار در کتاب معروف خود، «جنس دوم»، موقعیت زنان نسبت به مردان و در جامعه انسانی را به عنوان «دیگری» تشریح می کند. مردان در جامعه به عنوان نفس مدرک و دارای حق و زنان به عنوان دیگری مردان و فاقد حق تعریف می شوند. برای اینکه زنان (دیگری) از مردان و جامعه فرمان ببرند، نباید به نفس اصلی و مدرک تبدیل شوند. زنان زندان قرچک علیرغم اینکه به

"علیه فمینیسم اپورتونیست: مسیح علی نژاد و حواریون او"

نوشته نیکزاد زنگنه

برگرفته از سایت نقد اقتصاد سیاسی

برای پیش‌روی ندارد. چند پرسش ساده می‌تواند این نقص را بیش‌تر آشکار کند. چطور برداشتن حجاب در ملاء عام (لازم نیست به چندوچون و میزان عام بودن این مکان‌ها اشاره کنم) و رسانه‌ای کردن آن قرار است به لغو حجاب اجباری یا فراتر از آن «انتخاب» پوشش یعنی چیزی که علی‌نژاد در مصاحبه‌هایش به شدت روی آن تأکید می‌کند منجر شود؟ این دستاورد قرار است طی چه فرآیندی اتفاق بیفتد؟

تنها راه مواجهه با یک مقوله‌ی سیاسی، مقابله‌ی سیاسی است. مقابله‌ای که به سلاخی فراتر از دوربین‌های ما نیازمند است. از این رو به نظر می‌رسد جریان فکری علی‌نژاد نه به دنبال بررسی راه‌های استیفای حق پوشش اختیاری، که در خوش‌بینانه‌ترین حالت صرفاً به دنبال (باز) طرح مطالبه‌ی مقابله با حجاب اجباری است.

اما این تمام مسئله نیست. علی‌نژاد در بخش معرفی کمپین آزادی‌های یواشکی اذعان می‌کند که «این صفحه به هیچ گروه سیاسی گرایش ندارد و قصدش ثبت لحظاتی است که در آن، زنان ایرانی با وجود محدودیتی که در پوشش خود دارند، آزادی و رهایی از حصار را تجربه می‌کنند.» برخلاف این ادعا - و ادعای مشابه جریان‌هایی از این دست - غیرسیاسی بودن در حد حرف باقی می‌ماند. خط سیاسی این جریان‌ها از مطالبات به اصطلاح جنبشی شروع می‌شود و به همراهی و هم‌دستی با راست‌ترین گرایش‌های برانداز می‌انجامد. این خط سیر را می‌توان به روشنی در تظلم‌خواهی علی‌نژاد از رضا پهلوی و یا ملاقات «رسمی» دونفره با مارک پمپئو دید. علی‌نژاد به‌عنوان صدای سرکوب‌شدگان بخشی از جامعه‌ی مدنی ایران که معتقد است سیاست‌های جمهوری اسلامی در قبال حقوق بشر و حقوق شهروندی و حقوق زنان همیشه ثابت بوده است به ملاقات نماینده‌ی یک دولت سرایا ضد زن می‌رود که رئیس آن دسترسی زنان به خدمات پیش‌گیری از بارداری را به طرز بی‌سابقه‌ای محدود کرده است. او صراحتاً اعلام می‌کند که از نظر سیاسی جمهوری خواه و خواهان گذار و تغییر نظام از جمهوری اسلامی به یک حکومت دموکراتیک و سکولار است. حالا باید مشخصاً از مؤسس کمپین‌های به اصطلاح غیرسیاسی آزادی‌های یواشکی و چهارشنبه‌های سفید به‌عنوان دو جریان مدعی دفاع از حقوق زنان پرسید که چه سویی‌ی رهایی‌بخشی در مواضع راست‌گرایانه‌ی دولت وقت ایالات متحده نسبت به مسئله‌ی زنان دیده است که تریبون آن‌ها را برای بلند کردن صدای کسانی که تریبونی ندارند و همیشه قربانی توافقات و مصالحه‌ی سیاستمداران بوده‌اند، انتخاب کرده است؟

ما برای حل یک معضل سیاسی به یک راهکار سیاسی نیاز داریم. تکیه‌ی جنبش‌های اجتماعی بر کنش‌گران جزیره‌ای، ماحصل نظریه‌ی کلان جنبش‌های اجتماعی جدید است که بر اساس ویژه‌سازی و متمایز ساختن خواست‌ها و مطالبات عمل می‌کند. چنین رویکردی، حامل عمل سکتاریستی در سپهر سیاسی-اجتماعی است و با ایجاد اعوجاج در نظرگاه تحلیلی و استراتژیک فرودستان، از هم‌بستگی آن‌ها در سطوح مختلف جلوگیری می‌کند. اعوجاجی که ویژه‌ی نیروهای دست راستی نیست و در رویکرد و عملکرد بسیاری از گروه‌هایی که خود را ذیل برچسب وسیع و مبهم «چپ» هویت‌یابی می‌کنند نیز، دیده می‌شود.

«علی‌نژادیسیم» آیینی تمام‌نمای کنش‌گری جریان اصلی است. جایی که الگوهای کلاسیک مداخله و استعمار به تدریج جای خود را به ترفندهای زیرکانه و خوش‌رنگ‌ولعابی داده که از ره‌گذار آن قربانی‌های پیشین، در کسوت قهرمان‌های جدید با تکیه بر خاستگاه خود، این حقانیت را کسب می‌کنند که مجری سیاست‌هایی باشند که در عمل رهایی‌بخش نیست (و قرار هم نیست که باشد) بلکه صرفاً قربانیان واجد شرایط بیش‌تری را به صحنه می‌کشاند تا راوی ستم‌دیدگی و سرکوب‌شدگی باشند. قهرمان‌هایی فاقد آگاهی طبقاتی که فرآیند از خودبیگانگی را نه در خفا که روی صفحه‌ی خبرگزاری‌ها و پشت تریبون‌های نهادها و سازمان‌های سیاسی و حقوق بشری طی می‌کنند. قهرمان میدان مجادله‌ی کنش‌گران پروژه‌ای با دولت‌ها؛ جایی که حق، حقوق و حقیقت پیش پای منافع، امتیاز و قدرت قربانی می‌شود. §

در سال‌های اخیر نقدهای زیادی به پروژه‌های حجاب‌محور مسیح علی‌نژاد وارد شده است. در میان انتقادات پرتکرار از رویکردهای متفاوت، تنها دو دسته قابل تأمل هستند: این که «حجاب اجباری اولویت زنان نیست» و «لغو حجاب اجباری یک مطالبه‌ی طبقه‌ی متوسطی است». انتقاداتی که به‌رغم صورت‌بندی ظاهراً مناسب، درون‌مایه‌ی درستی ندارند. از یک سو، اولویت‌بندی حقوق بنیادین انسان‌ها مانند به فراندوم گذاشتن آن‌ها، نسخه‌ای جعلی و فریب‌کارانه از دموکراسی است؛ نسخه‌ای که در آن اکثریت به جای حقیقت می‌نشیند. از سوی دیگر، می‌توان تحلیل کرد که حجاب اجباری وجوه سرکوب‌گرانه‌ی قوی‌تری و بارزتری برای زنان فرودست دارد. زنان طبقه‌ی متوسط و فرادست به دلیل امکانات طبقاتی خود، فرصت و عاملیت بیش‌تری برای تقابل با حجاب اجباری دارند. در نتیجه، زمانی که از حجاب اجباری سخن می‌گوییم، درباره‌ی سلب عاملیت و مالکیت بر بدن زنانی حرف می‌زنیم که به خاطر طبقه‌ی اجتماعی خود، دسترسی و کنترلی بر منابع و منافع ندارند که به مدد آن قانون و عرف را به چالش جدی بکشند. در نتیجه، باید تأکید کرد که اتفاقاً لغو حجاب اجباری را می‌توان در فهرست مهم‌ترین مطالبات طبقاتی نوشت؛ مطالبه‌ای که طرح و فراگیر ساختن آن، باید بر مبنای همین رویکرد طبقاتی تحلیل و تنظیم شود. جنبش زنان از ما شروع نشده است:

فرض بدیهی این است که همه توافق داریم جنبش زنان ایران از هبوط مسیح علی‌نژاد و مبارزه علیه حجاب اجباری از کمپین آزادی‌های یواشکی و چهارشنبه‌های سفید شروع نشده است. مخالفت‌ها با حجاب اجباری از زمان طرح اولین زرمه‌های آن، آغاز شد و در تمام این سال‌ها با فراز و فرودهایی ادامه داشته است.

تقلیل دادن مبارزه علیه حجاب اجباری به ایده‌های یک فرد، یک جریان و چند کمپین مشخص در سال‌های اخیر، بدون در نظر گرفتن این که سپهر فرهنگی و اجتماعی، فناوری و مشروعیت حاکمیت در دهه‌های اخیر تا چه اندازه دگرگون شده، اگر از روی فریب‌کاری و فرصت‌طلبی نباشد، از سر نادانی است. این چاهی است که بسیاری از فمینیست‌ها با گرایش‌های مختلف و برخی از چپ‌های پیشیمان با هم در آن سقوط می‌کنند.

تمایل معاصر به بازنمایی تروما و رنج‌هایی که ستم‌دیدگان به صورت تاریخی متحمل شده و می‌شوند، از کارکردهای سیستم اقتصادی مسلط زمانه‌ی ماست. نولیبرالیسم تلاش کرده تا پایه‌ی مادی موجودیت جمعی را تخریب و مفهوم ستم را به مقوله‌ای کاملاً فردی تبدیل کند. زمانی که مقاومت عمدتاً در اقدامات و باورهای فردی متمرکز می‌شود، سیاست کاملاً به یک مسئله‌ی اخلاقی تبدیل می‌شود و به اقدامات سیاست‌زدایی‌شده‌ای منجر می‌شود که از مسیر روابط بین‌فردی به دنبال عدالت هستند. یعنی نظام‌های نژادپرستانه و سکسیستی به نگرش‌های متعصبانه و تبعیض‌آمیز تقلیل می‌یابند.

حجاب اجباری مقوله‌ای کاملاً سیاسی است که پیامدهای آن به سپهرهای دیگر جامعه نیز کشیده شده است. انتقاد جدی‌ای که به آرای بسیاری از شرق‌شناسان و فمینیست‌های پسااستعماری وارد است، این است که مواردی مانند ختنه‌ی زنان، حجاب اجباری یا ازدواج کودکان را مسائل فرهنگی و آداب و رسوم قومی و اجدادی برخی جوامع تلقی می‌کنند که مبارزه برای لغو و محو آن‌ها محلی از اعراب ندارد. این رویکرد، برخلاف ادعایی که جریان فکری علی‌نژاد دارد، در عمل در این جریان نیز کاملاً دیده می‌شود. چگونه می‌توان قفل یک مقوله‌ی سیاسی را که در قانون جرم‌انگاری شده و قوه‌ی فهریه‌ی نظام از هیچ تلاشی (از تذکر لسانی گرفته تا بازداشت توسط گشت ارشاد) برای حفظ و حراست از آن فروگذار نکرده است، با شاه‌کلید «شان دادن نارضایتی تک‌تک زنان معترض» باز کرد؟ تجویز راه‌حل‌های فرهنگی برای پدیده‌ای تماماً سیاسی، نیروی دارای پتانسیل ایجاد تغییر را به لشکر پراکنده‌ی تابوشکنان تبدیل می‌کند. با فرض این که بخشی از این اقدامات در راستای همه‌گیر کردن مطالبه‌ی آزادی پوشش و بازنمایی آن باشد، باز هم به‌روشنی می‌توان دید که جریان در همین مرحله باقی می‌ماند و فراتر نمی‌رود. این در جا زدن را نمی‌توان در سرکوب‌های امنیتی خلاصه کرد. مسئله‌ی مهم‌تر این است که این جریان اساساً چشم‌انداز و راه‌کاری

در گفتگوی عسل همتی با نسرین افضلی طرح شد:

وب نگار

برگرفته از سایت اخبار روز

اینکه این آزمایش توسط جامعه پزشکان ایرانی به رسمیت شناخته شده و در حال انجام آن هستند و بابت انجامش حق ویزیت دریافت می کنند معنایی ندارد جز فاجعه پزشکی برای جامعه ما و من فکر می کنم که واقعا جای کار دارد و فعالان حقوق زنان بایستی وارد این قضیه شوند و علیه انجام این آزمایش ها و تاثیر مخربش بر زندگی زنان و اعمال تبعیضی مضاعف بر آنها باید به طور رسمی و جدی پیگیری و از گسترش بیشتر آن جلوگیری شود.

پس چرا برای تشخیص تجاوز در پزشکی قانونی از این معاینه استفاده می شود؟

سوال بسیار مهمی است، و یکی از چالش های ماست زمانی که می گوئیم پرده بکارت یک افسانه است. تشخیص تجاوز امروزه با روش های پیشرفته پزشکی و بدون نیاز به معاینه واژنی صورت می گیرد، بدین صورت که هر نوع مایع بدن (بزاق، عرق، منی یا اسپرم، خون و...) که از متجاوز روی بدن قربانی یا داخل بدن او مانده باشند می توانند موجب شناسایی مجرم شود. اما در ایران با معاینه واژن تنها می توانند وقوع یک سکس خشن و آسیبزا دهند، آن هم در صورت انجام فوری این معاینه. این معاینه تنها می تواند وقوع تجاوز را ثابت کند که به حکم قانون اجازه ترمیم بکارت و سقط جنین به زن داده می شود اما هیچ کمکی به پیدا شدن مجرم نمی کند.

برخی پزشکان و پرستاران عمل «ترمیم بکارت» یا دوختن پرده بکارت را انجام می دهند. این عمل از نظر قانونی و اخلاقی چه حکمی دارد؟

یکی از قواعد پزشکی این است که انجام هر عملی روی بیمار باید به منظور درمان و حفظ سلامت او باشد. انجام عمل غیر ضروری، تخلف پزشکی است. عمل ترمیم بکارت نیز یکی از این موارد محسوب می شود. این عمل نه تنها هیچ فایده ای ندارد چه بسا ممکن است مشکلاتی ایجاد کند. این عمل انواع مختلفی دارد که بسته به مهارت پزشک و نوع درخواست بیمار متفاوت است. در این عمل بخشی از واژن یا دهانه رحم که تاج واژن وجود داشته دوخته می شود. برای اینکه هنگام دخول یا نزدیکی پاره شده و خونریزی صورت بگیرد.

این جراحی عملی غیرعقلانی است یعنی گذاشتن و ایجاد یک مانع و بعد از بین بردنش و ایجاد خونریزی بی دلیل. هرگونه دخالت در اندام های درونی بدن موجب تسهیل ورود باکتری ها و میکروب ها و ویروس ها می شود. خونریزی و نخی که در اندام استفاده می شود می تواند در ناحیه حساسی مثل دستگاه تناسلی خطر آفرین باشد؛ با اتکا به همین دلایل می توان کل این عمل را چه از نظر علم پزشکی و چه از لحاظ اخلاق پزشکی زیر سوال برد.

از نظر قانونی و فقهی نیز دارای ابعاد مختلفی است که بهتر است از حقوق دان ها پرسیده شود. این بحث ها مطرح شده که این نوع ترمیم بکارت یک نوع دروغ و فریبی است در معامله. چون اینطور جا افتاده که یک مرد بایستی هنگام ازدواج با یک زن کلاهی سالم و دست نخورده ای را تحویل بگیرد و اگر این زن از طریق ترمیم بکارت این کار را انجام داده باشد در واقع سر مرد کلاه گذاشته و مرد حق شکایت دارد. اینگونه بحث ها وجود دارد که نیازمند دیدگاه حقوقدان است و در حیطه تخصص من نیست.

شاید جالب باشد بدانید که اخیرا به یک آگهی در کانال تلگرامی برخوردیم که در آن گفته شده بود «پرده بکارت طبیعی». پرده های بکارتی که وجود دارند در حقیقت کیسه هایی هستند که درونشان مایعی قرمز رنگی وجود دارد که با داخل شدن به واژن بر اثر گرمای بدن جداره آن آب شده و مایع آن خارج می شود که شبیه خون است، اما در پرده های جدیدی که به عنوان پرده طبیعی از آن نام برده می شود، از بافت هایی استفاده شده که در جراحی های سوختگی و زیبایی برای ترمیم اجزای ظریف پوست رشد داده شده و به کار

نسرین افضلی دانش آموخته مطالعات زنان، پژوهشگر حوزه جنسیت و سکسوالیته و فعال حقوق زنان است. او دبیری بخش اندیشه مجله زنان و سردبیری وبسایت های «همسری» و «فمینیسم روزمره»، دو سایت فعال فمینیستی را در کارنامه خود دارد. حوزه اصلی پژوهش او حجاب، ورزش، اسلام سیاسی و بنیادگرایی و سیاست های سرکوبگر سکسوالیته زنان در جوامع مسلمان است. او می گوید با اینکه این آزمایش در افغانستان ممنوع شده با این حال نه تنها در ایران ممنوع نیست، بلکه دولت از طریق پزشکی قانونی به آن مشروعیت داده و حامی آن است؛ و این در حالی است که علم پزشکی آن را تایید نکرده و هیچ شخصی نمی تواند تنها با معاینه واژن با قطعیت بگوید که بیمار رابطه جنسی داشته یا نه. با این وجود طبق آمار دست کم ۲۵ درصد از جمعیت کشور برای انجام چنین آزمایشی هزینه پرداخت می کنند.

خوب است برای شروع بحث، تعریفی از بکارت و آزمایش بکارت بدهید.

در همین ابتدا بگوئیم به دلایلی که در ادامه توضیح می دهم از به کار بردن واژه «بکارت» چه در مورد آزمایش منتسب به آن و چه در مورد غشایی که به این نام خوانده می شود، می پرهیزم و ترجیح می دهم تا جای ممکن از نام های خنثی مثل «تاج واژن» یا به اختصار تاج استفاده کنم، چراکه اسامی و نام ها تاثیرات مستقیمی بر رفتار و عقاید ما دارند.

آزمایش موسوم به «آزمایش بکارت» اساساً یک آزمایش پزشکی محسوب نمی شود و فاقد تمامی استانداردهای یک آزمایش پزشکی و علمی است. ویژگی اول یک آزمایش این است که اعتبار داشته باشد. برای مثال اگر آزمایش خونی در ایران انجام شود و نتایج آن را به یک کشور آفریقایی ببرند در آن کشور هم عینا به همان نتایج می رسند که پزشکان در ایران رسیده اند. دوم اینکه آزمایش باید به منظور تشخیص یک «اختلال یا بیماری» و کمک به درمان آن انجام شود. اما آزمایش «بکارت» فاقد این ویژگی است. بر گه ای که پزشک پس از این معاینه صادر می کند «برگه سلامت» نامیده می شود، در حالی که هیچ ارتباطی به سلامت فرد ندارد.

در علم پزشکی چیزی به نام آزمایش بکارت وجود ندارد و این معاینه با اخلاق پزشکی در تضاد است، هم از جهت اخلاقی و هم از جهت علمی. این آزمایش یا معاینه یا هر اسمی که بتوان بر آن نهاد، ثابت کننده هیچ چیزی نیست اما معنای عرفی حساس و ترسناکی را با خود به همراه دارد که زندگی زنان بسیاری را ویران کرده و می کند. معنی نداشتن بکارت در فرهنگ ما یعنی زن رابطه جنسی واژنی داشته است، در حالی که شاید شخص به دلایل مختلفی پرده اش دچار تغییر شده باشد، مثل خودارضایی یا فرو بردن اشیاء مختلف در واژن، انجام حرکات ورزشی و مانند آن ها؛ حتی ممکن است از همان ابتدا فاقد آن باشد. این بخشی از بدن مانند قلب نیست که تمامی انسان ها آن را داشته باشند یا مثل رحم که تمامی زن ها آن را دارند.

تاج واژن یا پرده «هایمن» در بسیاری از پستانداران هم دیده شده و این خود دلیل کافی است برای اینکه هیچ وجه اخلاقی و مشیت الهی برای تشخیص زنان «غیف» از «غیر غیف» به کمک این غشای کوچک وجود ندارد.

هنوز اطلاعات دقیقی از کاربرد این پرده نداریم و تئوری های مختلفی درباره آن وجود دارد، یک نظر این است که هنگامی که جنین دختر در رحم مادر است این پرده باعث حفاظت از بخش های درونی اندام تناسلی جنین می شود و نظر دیگر این است که این پرده می تواند تا زمان رسیدن به سن بلوغ و فعالیت جنسی از سیستم تناسلی زنان محافظت کند. به هر حال موضوع این است که پرده بکارت عضوی از بدن حساب نمی شود، بدین معنا که مثلا در کلاس های فیزیولوژی دانشگاه آن را تدریس نمی کنند. ضمن اینکه چیزی نیست که در تمامی انسان های ماده شبیه به هم باشد، به طوری که در ۴۰ درصد زنان وجود ندارد.

می‌روند. این بافت هنگامی که وارد مجرای رحم می‌شود جذب شده و طبق ادعای آنها هیچ پزشکی نمی‌تواند تشخیص دهد که این پرده طبیعی نیست. کانالی بود با تعداد بسیاری دنبال کننده. می‌توان اینگونه برداشت کرد که این مسئله چقدر فراگیر شده است. این شخص نام خودش را دکتر گذاشته بود اما از سبک نوشته‌هایش می‌توان حدس زد که پزشک نباشند و متأسفانه نهادی هم برای رسیدگی به چنین فعالیت‌هایی وجود ندارد.

طی تحقیقاتی که تاکنون داشته‌اید به موردی هم برخوردید که انجام چنین آزمایشی اثر روانی بر شخص به‌جا گذاشته باشد؟

بله؛ فراوان! برای اینکه بهتر متوجه آثار روانی این موضوع شوید باید به مصاحبه‌ای که با خانمی انجام دادم اشاره کنم. این خانم در سن هجده سالگی به درخواست مادرش و قبل از ازدواج، آزمایش بکارت انجام داد؛ چون در خیلی از خانواده‌ها اینگونه است که از طرف خانواده دختر درخواست انجام این آزمایش صورت می‌گیرد تا به اصطلاح گواهی سلامت - که قطعاً واژه درستی نیست - صادر و به خانواده داماد ارائه شود تا بعدها این موضوع مسئله‌ساز نشود. این مسئله بسیار ریشه‌دار است و باعث اختلافات شدیدی شده که در اغلب مواقع کار به خشونت و گاه به قتل کشیده می‌شود و در بهترین حالت این ماجرا موجب طلاق دختر شده که سرافکننده به خانه برمی‌گردد. چنین بازگشتی ممکن است آثار سوء زیادی برای دختر به‌همراه داشته باشد مثل افسردگی، خودکشی، خودسوزی، قتل ناموسی و دست کم اینکه ممکن است هیچگاه شرایط ازدواج برایش پیش نیاید.

برگردیم به گفت‌وگوی من با دختر و اینکه آزمایش به‌درخواست مادرش انجام شد و انجام‌دهنده این آزمایش خانم دکتری بود که این دختر را به دنیا آورده بود و در واقع دکتر خانوادگی‌شان بود. خانم دکتر پس از معاینه - برخلاف قوانین پزشکی - در حضور مادرش اعلام می‌کند که پرده بکارت دختر از نوع ارتجاعی بوده و ممکن است هنگام دخول خونریزی اتفاق نیفتد و به‌همین دلیل همسر آینده‌اش شک کند و حرفی بزند و فکر کند تیبانی اتفاق افتاده که دکتر چنین گواهی‌ای را صادر کرده و بهتر است دختر به پزشک قانونی مراجعه کند و او را به پزشکی قانونی ارجاع می‌دهد.

حالا موضوع اصلی نحوه رفتار پزشکی قانونی با این دختر است که با لحنی تحکم‌آمیز - گویی با مجرمی طرف هستند - از بیمار می‌خواهند لباس‌هایش را درآورد و دراز بکشد و این دختر نمی‌دانسته که باید همه لباس‌هایش را بکند یا نه، مخاطب قرارش می‌دهند که مگر تا به حال خوابیدی و این واژه (نخوابیدی) یعنی اینکه وقتی به پزشکی قانونی ارجاع داده می‌شوی یقیناً ارتباط جنسی و غیراخلاقی داشته‌ای. از او می‌پرسند که آیا می‌خواهد طلاق بگیرد یا نه. دلیل فرستادن زنان در شرف طلاق به پزشکی قانونی برای انجام آزمایش بکارت، این است که مهریه زن باکره نصف و مهریه زنی که با شوهر همبستری داشته کامل است و این خود متأسفانه یک تأیید قانونی دیگر بر این عمل غیرانسانی است که مفهوم نادرست «بکارت» را نهادینه کرده و زنان را بر اساس آن مستحق گرفتن یا نگرفتن حقی می‌داند.

معاینه‌کنندگان پس از دانستن این موضوع که این خانم پرده ارتجاعی داشته و هدف آزمایش پیش از ازدواج است (نه دستگیری در پارتی و...) لحن‌شان عوض می‌شود و با مهربانی می‌گویند دخترم ازدواج خوبی داشته باشی و مبارک باشد! این خانم پس از اینکه متوجه شد که این گفت‌وگو برای تحقیقی است که انجام می‌دهم، گفت که حتماً این‌را بگویند که پس از گذشت سال‌ها از این ماجرا هنوز حس بدی از انجام این آزمایش نسبت به خودم دارم. می‌گفت سه نفر مثل قصاب‌ها بر سرم ریختند و شروع به معاینه‌ام کردند. حس بسیار منفی به این قضیه داشت که تا سال‌ها آزارش داده بود. به‌گفته او زمانی که این آزمایش را انجام داده موضوع برای همه عادی بود و خودش هم هنوز متوجه این موضوع نشده بود که چنین آزمایشاتی کنترل بر بدن زن و اهانت و هتک حرمت یک انسان است. او با گذشت زمان و بالاتر رفتن سن و آگاهی هنوز از این تجربه ناراحت است و این مسئله‌ای است که مسوولان و قانون‌گذاران باید به آن توجه کنند.

با علم به اینکه چنین آزمایشی مشروعیت پزشکی ندارد چرا پزشکان با انجام این آزمایش مخالفت نمی‌کنند؟

در افغانستان این آزمایش به‌طور کل ممنوع شده و انجام دادنش کاملاً غیرقانونی است. اما در ایران نه تنها ممنوع نیست بلکه دولت از طریق پزشکی قانونی به آن مشروعیت می‌بخشد و این در حالی است که علم پزشکی آن‌را تأیید نکرده و هیچ شخصی نمی‌تواند تنها با معاینه واژن با قطعیت بگوید که بیمار رابطه جنسی داشته یا نه، و حتی اگر بتوان گفت این کار از وظایف علم پزشکی نیست و نقض حریم شخصی بیمار، و تشدیدکننده تبعیض و ستم جنسیتی است. اما از آنجا که این آزمایش منبع درآمد خوبی برای پزشکان شده، مخالفتی با انجامش ندارند.

طبق آماری که ما به‌صورت آنلاین به‌دست آوردیم، دست کم در ۲۵ درصد از ازدواج‌ها این آزمایش صورت می‌گیرد که خب این رقم بالایی است. یعنی ۲۵ درصد از جمعیت کشور هزینه چنین آزمایشی را به پزشک می‌دهند تا گواهی‌ای را دریافت کنند که فاقد هرگونه ارزش پزشکی و علمی است و تنها دخالت در زندگی خصوصی افراد است. اعلام عمومی نتیجه این آزمایش ممکن است برای همیشه زندگی فرد را تحت تأثیر قرار دهد و حرکتی است غیر پزشکی و بالاتر از آن غیر انسانی.

در آخر چه پیشنهادی دارید برای نحوه ورود فعالان حقوق زنان به این مسئله و ممنوع کردن این آزمایش؟

این مسئله نه فقط باید از طرف فعالان حقوق زنان پیگیری شود، بلکه جامعه پزشکی هم برای حفظ شرافت و اخلاق کاری خود باید به آن واکنش نشان دهد. علاوه بر بعد پزشکی و فیزیولوژیک که بیشتر به آن اشاره شد، مسئله حریم شخصی هم بسیار مهم است. در این آزمایش حریم خصوصی بیمار نقض می‌شود. می‌دانیم که در تمامی آزمایشات بر افراد بالغ، نتیجه آزمایش تنها و تنها بایستی به‌اطلاع شخص بیمار برسد و نه حتی نزدیک‌ترین افراد به او.

اما در این مورد مشاهده می‌کنیم که نه تنها اغلب به‌رغم میل دختر او را وادار به انجام آزمایش می‌کنند بلکه نتیجه را به‌دست همسر یا مادرشوهر آینده می‌دهند و این چیزی نیست جز یک تخلف پزشکی بزرگ چه از لحاظ حرفه‌ای و چه از نظر اخلاقی. با نهایت تأسف این تخلف را نه فقط پزشکان، که پزشکی قانونی هم انجام می‌دهد. فعالان حقوق زنان باید با استناد به اینکه این آزمایش نه تنها آن چیزی را که ادعا می‌کند نمی‌سنجد و نمی‌تواند بسنجد، بلکه نقض حریم خصوصی افراد است و پیامدهای منفی فراوانی دارد، خواهان ممنوعیت آن شود، چنان‌که در افغانستان شد. §

ادامه سرمقاله

داد. جامعه ما برای رهایی و انقلاب، برای بالیدن و قدرتمند شدن نیاز به آن دارد که «زنجیرها را بگسلیم و خشم زنان را همچون نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها کنیم».

ما علیه حجاب اجباری که نماد اسارت و تحقیر زنان است و برای لغو آن مبارزه می‌کنیم.

ما فریاد می‌زنیم که «دیگر بس است» و به قوانین ضد زن شما که بر تخت قدرت نشسته‌اید و ۴۰ سال است بر ما حکمفرمایی می‌کنید، تن نمی‌دهیم. ما در برابر نقشه‌های سرکوب‌گرانه شما علیه زنان عقب نمی‌نشینیم و جوابتان را خواهیم داد.

ما ماهیت ستم‌گرانه حجاب و نقشی که در تحکیم حکومت دینی بازی می‌کند را برای زن و مرد، روشن می‌کنیم و نشان می‌دهیم که حجاب فقط مسأله‌ای مربوط به زنان نیست، بلکه نشانه به‌قهر رفتن و اسیر کردن کل جامعه است و فراخوان مبارزه با حجاب اجباری را به کل جامعه می‌دهیم. ما می‌گوییم که جامعه ما رها نخواهد شد اگر در برابر هر شکلی از ستم و تبعیض علیه نیمی از جامعه، مبارزه و عصیان صورت نگیرد و نظام اسلامی را هدف قرار ندهد. ما دنیای نوینی بر ویرانه‌های حکومت شما بنا خواهیم کرد که هیچ اثری از دنیای کهنه شما وجود نداشته باشد. دنیایی که در آن رهایی زنان بخشی تعیین کننده از رهایی کل بشریت است و رهایی زنان به پیشروی تمام جامعه کمک می‌کند؛ دنیایی که در آن با دختر و پسر از همان ابتدا مانند یک انسان کامل رفتار می‌شود، بدون پیش‌داوری‌ها و کلیشه‌های جنسیتی و بدون اینکه کسی در مالکیت کس دیگری باشد. §

نگاهی به مسأله حجاب اجباری

افراد و گروه‌های اجتماعی از عوامل تعیین کننده تن دادن به حجاب اجباری یا ایستادن در برابر آن است.

یکی از دیگر موارد تأکیدی در پژوهش میدانی عدم وجود عزم جدی از سوی مردم و بار نکردن هزینه‌ی کافی بر نظام مسلط دینی، برای عقب‌نشینی از اجبار در پوشش است. نرخ بالای بیکاری زنان، با وجود افزایش زنان تحصیل کرده (۳) باعث می‌شود اولویتهای آنان در سایر زمینه‌ها تحت تاثیر قرار بگیرد. زنان در طبقات پایین اقتصادی با امور دیگری سر و کار دارند که بیشتر از حجاب، که بر حیات اجتماعی‌شان غلبه دارد، بر حیات ابتدایی آنان تاثیر گذار است. می‌توان گفت: «زن طبقه کارگر که دغدغهی اصلی‌اش تأمین معیشت است و با زن طبقه متوسط که در پی کسب برابری اقتصادی با مرد و تحصیل و اشتغال است، تا وقتی به این خواسته‌های اصلی نرسد، و این مسائل برایش حل نشود، نمی‌تواند و امکان آنرا ندارد که در مسأله‌ای مثل حجاب اجباری چون و چرا کند.» (۴) در این جا با یک دوگانه مواجهیم که یکی بازدارنده از رسیدگی به دیگری است. با وجود ارتباط چندجانبه بین اشتغال و پوشش زنان در جامعه، اما عمده‌مخاطبان حجاب یعنی زنانی که ضرورت حضور اجتماعی‌شان بسیار زیاد است، در کنار عوامل فرهنگی، به دلیل عوامل بازدارنده اقتصادی توانایی و ظرفیت اعتراض موثر علیه حجاب را ندارند. همچنین با ترس درونی شده زنان نسبت به این که مورد بازداشت و توهین قرار بگیرند، ممکن است با خودسانسوری در مقابل آن چه که بیم رخ دادنش می‌رود، اقدامی پیش‌گیرانه انجام دهند.

مسأله پوشش زنان در جمهوری اسلامی از ابعاد گوناگون و در زمینه‌های متعدد، تاثیرگذاری منحصر و تعیین‌کنندگی به سزایی دارد. علاوه بر مغایرت تعیین حدود پوشش اسلامی از سوی مراجع قدرت برای کلیه شهروندان، که بدون در نظر گرفتن توانایی انتخاب آنان صورت می‌گیرد، این مسأله دارای لایه‌های متعددی است که در دیگر ساحت‌های حیات فردی و اجتماعی شهروند ایرانی قابل پژوهش و بررسی عمیق است. از جمله موارد مهم، ساحت اقتصادی زندگی است. همانطور که قبلاً اشاره شد، فرد برای کسب درآمد در یک نظام ایدئولوژیک ناچار است سایر مختصات زندگی خود را نیز با آن همگون و هم جهت سازد. این مسأله بیشتر از آنکه مردان را مورد هدف قرار دهد دامن‌گیر زنان بوده است. زیرا حذف زنان از تمام عرصه‌ها به نفع مردان از جمله حذف از بازار کار، سیاست غالب جمهوری اسلامی است و حاکمیت پدرسالار همواره سعی دارد تا نقش قیمومیت خود بر زنان را که در سپهر خصوصی بر دوش افراد مذکر خانواده قرار دارد، در سپهر عمومی، بی‌کم و کاست اعمال کند. مطابق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس که به تازگی منتشر شده است در ایران تنها ۳۵ درصد از افراد جامعه بر ارزشمند بودن حجاب شرعی تاکید کرده‌اند و تقریباً ۵۵ درصد از زنان حجاب عرفی را ارزشمند دانسته‌اند. (۵) تفاوت حجاب شرعی و حجاب عرفی تفاوت ایدئولوژی نظام اسلامی حاکم در ایران و پوشش مد نظر آن است با آن چه همواره زنان را از آن بر حذر داشته و با رفتارهای پلیسی با این نوع پوشش برخورد کرده است. به واسطه رهیافتی که برهمکنش متقابل در فضای اجتماعی را مد نظر دارد، شکل‌گیری رفتاری خاص و هم‌سو با بخش قدرت در فرد جویای کار یا استخدام شده در نهادها و ادارات دولتی و هم‌چنین کارکرد نمادها در رفتار فرد و کسب مقبولیت لازم برای موقعیت شغلی را می‌توان توضیح داد. در واقع معنای هر چیز در نتیجه کنشی که به صورت متقابل بین افراد وجود دارد، حاصل می‌شود. یعنی معنا یک تولید اجتماعی است که از برخورد فعالیت‌ها و کنش‌های افراد با اشیاء به دست می‌آید (۶) و نتیجه عمل و عکس‌العمل متقابل افراد مطابق فهم و دریافت آنان از محیط، نمادهای موجود در محیط و افراد است. فرد در مواجهه با محیط رسمی عمومی نظیر اداره گزینش و دفاتر استخدامی با عکس‌هایی از نمادهای جمهوری اسلامی مواجه می‌شود که حجاب برآمده از شیوه تفکر آنان است. همچنین مطابق تجربه حاصل از چهار دهه کارجویی در جمهوری اسلامی، همه افراد

از زمان اجباری شدن حجاب در ایران تا کنون جنبه‌های مختلفی از تأثیرات آن بر روی زندگی زنان مورد بررسی و مطالعه بوده است. در این یادداشت که حاصل پژوهشی میدانی است، تاثیر مسأله حجاب اجباری و حضور فعال اجتماعی زنان با تأکید بر ارتباط پوشش و اشتغال مورد بحث قرار گرفته است. واقعیت این است که خواست پوشش اختیاری به آن شکلی که رسانه‌ها و بلندگوهای تبلیغاتی می‌خواهند نشان دهند یک خواست منحصر به طبقه متوسط و فرادست نیست. افراد طبقات بالای اقتصادی در سفرهای خارجی خود، در ماشین‌های شخصی و مهمانی‌هایشان با پوششی که می‌خواهند ظاهر می‌شوند و برای آنان «پول»، قوانین را تغییر می‌دهد. «این فرودستان اند که هیچ مفری از این قوانین مردسالارانه که حجاب اجباری را نیز در بر می‌گیرد برایشان وجود ندارد و در تمام لحظات زندگی با آن درگیرند. نمی‌توان و نباید نادیده گرفت که مسأله حجاب اجباری برای زنان، در راستای پروژه‌های اساسی تر است که خواستار حذف زنان از تمام سپهرهای عمومی است. طی سالیهای پس از انقلاب، زنان به عنوان زینت المجالس و یا برای موجه نشان دادن چهره جمهوری اسلامی در نظام جهانی، حضوری هرچند در حاشیه و کم‌رنگ داشته‌اند اما این اجازه هرگز به زنان غیر خودی داده نشد تا در بازار کار پر و بال بگیرند. این ایدئولوژی تا آن اندازه قوی بود که حتی زمانی که نیروی مردان که بازوی اصلی اقتصادی بود، در جنگ ایران و عراق به کار گرفته می‌شد حاکمیت به جای استفاده از زنان و باز کردن راه ورود آنان به بازار کار، سیاستی بلند مدت را در پیش گرفت و زنان را به فرزندآوری تشویق میکرد. این سیاست تا کنون ادامه دارد و تعریف نقش مادری برای زنان به عنوان وظیفه اصلی در نظر گرفته شده است. این درحالی است که زنانی که برای گذران زندگی نیاز به حضور در جامعه‌ای با آموزه‌های مردسالارانه دارند و از نظر اقتصادی وابسته به همسر و پدر و دیگر بستگان ذکور خود نیستند، بیشتر از دیگران آماج سیاست‌های حذفی قرار گرفته‌اند و بیشترین هزینه را پرداخت میکنند. در یک تقسیم‌بندی کلی و بر اساس پژوهشی میدانی که توسط نگارنده صورت گرفته است، از عواملی که به طرح مسأله حجاب اجباری منجر می‌شوند و بر تداوم آن دامن می‌زنند را می‌توان به شکل زیر برشمرد:

پیشینه تاریخی مبتنی بر جنس دوم بودن زنان، خانواده سنتی پدرسالار، هویت‌یابی حاکمیت از حجاب اجباری زنان، اعمال اقتدار حاکمیت در جنبه‌های مختلف زندگی شهروندان، عوامل سرکوب‌گر نظیر نیروهای خودسر و گشت‌های ارشاد، یک استراتژی برای جلوگیری از ریزش نیروهای وفادار با ایدئولوژی مشابه و هزینه‌دار نبودن روند اجبار برای حاکمیت. اکثر موارد مطرح شده در مورد اجبار حجاب وجه اشتراک موانع بر سر راه اشتغال زنان نیز می‌باشند. در واقع آنچه پوشش را به زنان تحمیل می‌کند بخشی از آن چیزی است که از اشتغال آنان جلوگیری می‌کند. از جمله‌ی موانع فرهنگی در اشتغال زنان، می‌توان به تفاوت و تبعیض در فرآیند اجتماعی شدن زن و مرد، حاکمیت تفکر مردسالاری در جامعه و از جمله موانع اجتماعی می‌توان به تفکیک جنسیتی آموزشی، قوانین ناظر بر خانواده و وجود تبعیض در ساختار اشتغال در ایران و نحوه گزینش نیروی کار اشاره نمود. (۱) علاوه بر این، ارتباط موجود میان حجاب و اشتغال، خود حجاب به عنوان یک هنجار اجتماعی در کنار دیگر هنجارهای کلیشه‌ای از عوامل محدود کننده اشتغال زنان هستند. «تقریباً تمامی مدیران میانی و رده‌بالایی مرد هستند و آن‌ها هم که زن هستند تابع نظم سیستم پدرسالار. زنی که تابع نظم سیستم باشد راحت‌تر زنی را که تابع نظم سیستم نیست سرکوب می‌کند. آن زن‌ها که تابع نظم سیستم نیستند به انسداد بهانه‌ای، یک عکس در یک مهمانی، یک توییت، یک اظهار نظر سیاسی، یک حرکت سریع مانند دویدن ممکن است توییح یا اخراج شوند. آن‌ها نمی‌توانند آزادانه عکس‌های دلخواه‌شان را در فضای مجازی بگذارند و اگر مورد بررسی هم نباشد، بیم بر آن‌ها حکمرانی می‌کند.» (۲) از همین رو است که بر اساس تجربه زیسته برخی زنان شاغل، جایگاه اقتصادی

جویای کار در مورد سوالات استعدادی در نهاد های دولتی و حتی نهادهای غیردولتی که با رانت و یا نظارت همه سویه‌ی دولتی مواجه اند، بالاجبار خود را فردی متدین معرفی می‌کنند. برای زنان که این حساسیت در استخدام سخت‌گیرانه‌تر اعمال می‌شود، نمود خارجی تدین همانا حجاب و پوشش شرعی است. با گذشت زمان، زندگی دوگانه زن خواهان فعالیت اقتصادی او را به سمت نوعی از خود بیگانگی و خستگی مضاعف از کار در محیطی که خود او را همانگونه که هست، نمی‌پذیرد، می‌کشاند و هراس دائمی از دست دادن شغل، عدم امنیت اقتصادی را برای او رقم خواهد زد.

حاکمیت موجود در ایران همواره تلاش کرده است تصویری که از این کشور ارائه می‌شود، تصویر کشوری با ساختار منسجم و فاقد بحران باشد. در چنین تصویری شهروندان هم‌سو و هم‌راستا با سیاست‌های حاکمیت نشان داده می‌شوند و هیچ نوعی از نارضایتی‌ها امکان بروز و نمایش نخواهند داشت. در این شیوه رفتاری به ناگزیر آن‌چه پذیرفته شده و نرم اجتماعی قلمداد می‌شود چیزی جز آن‌چه مختصات یک حاکمیت دینی و پدرسالار را تعیین می‌کند، نخواهد بود. از همین روی در کلیه ساختارها و نهادهای تحت نظر حاکمیت، سیاست‌گذاری به شیوه‌ای است که عدم فراروی از این مختصات را تضمین کند. حال اگر شکافی میان حاکمیت و ملت وجود داشته باشد و میزان اختلاف نظرها به حد قابل توجهی بالا باشد، دشواری‌هایی را برای هردوسوی این رابطه پیش خواهد آورد. در چنین ساختاری مناسبات به گونه‌ای خودنمایی می‌کنند که به وضوح موقعیت فرودست شهروندان نسبت به نماینده قدرت عیان باشد و هر شهروندی که به اختیارات حاکمیت آگاه باشد، از این مناسبات عدول نکند. تاثیر پذیری افراد از محیط پیرامونی امری غیرقابل انکار و رفتار بر اساس آن‌چه سبب می‌شود فرد در محیط پذیرفته شود یک رفتار غالب اجتماعی است. در این یادداشت محیطی که افراد در آن بررسی می‌شوند محیط کار تحت نظر حاکمیت و فردی که رفتار او در آن محیط مورد بررسی است، زن شهروند ایرانی است. در سپهر خصوصی حاکمیت با صرف هزینه‌هایی تحت عنوان فرهنگ‌سازی و بیم دادن شهروندان با ابزار دین، سعی بر کنترل آنان دارد. اما در سپهر عمومی ابزارهای مقابله با آن‌چه از نظر حاکمیت نامقبول شمرده می‌شود و فراتر از حدود تعیین شده است، از گستردگی بیشتری برخوردار است. نادیده گرفته شدن، پس زده شدن و تحقیر بخشی از ابزار سرکوب برای کنترل شهروندان است و آن‌چه باعث می‌شود زنان بیش از مردان تحت هجمه این رفتارها باشند، تفکر پدرسالار است. مطابق با گفتمان پدرسالاری، زنان موجوداتی ضعیف، نیازمند کنترل و دون مردان شمرده می‌شوند. حاکمیت پدرسالار استانداردهای رفتاری مشخصی برای حضور زنان در جامعه در نظر گرفته است و انتظار دارد زنان مطابق این استانداردها رفتار کنند. بخش اعظم این بایدها و نبایدها مربوط به ظاهر حضور زنان است. با توجه به گستره وسیع ایدئولوژی اسلامی، زنی در جامعه مقبول و درخور توجه است که مطابق این ایدئولوژی رفتار کند و پوشش خود را بر اساس آن شکل دهد. بعد از انقلاب ۵۷ بیش‌ترین تبلیغات بر روی تغییر شرایط و تثبیت هنجارهای نوین در مورد زنان بوده است. (۷) زنان از سمت حراست دانشگاه و محل کار که در نقش قیامان زنان ظاهر می‌شوند همواره تحت نظر بودن خود را حس می‌کنند و همواره بیم آن‌را دارند که امکان دارد با تخطی از حدود شرعی، موقعیت خود را از دست بدهند. از سوی دیگر همین ایدئولوژی، جایگاهی که برای زنان در نظر می‌گیرد خانه‌داری و مقامی که زن را در آن متصور می‌شود مادری است. این درحالی اتفاق می‌افتد که کار زنان در خانه با تعریفی که از شغل واجد درآمد ارائه می‌شود، مطابقت ندارد و در ساختار اقتصادی به آن وقعی نهاده نمی‌شود و زنانی که در خارج از خانه مشغول به کار هستند نیز باید کارهای خانه را به تنهایی انجام دهند. همچنین نوع پوشش الزامی برای زنان آن‌ها را در اشتغال به مواردی خاص محدود می‌کند. سهمیه‌بندی‌های جنسیتی دانشگاه‌ها در پذیرش زنان که سهم کمی را به آنان اختصاص می‌دهد و آزمون‌های استعدادی، گویای این تمایل دستگاه‌های رسمی و دولتی در به عقب راندن زنان از سپهر عمومی است. از همین روی همواره زنانی طرد شده از بازار کار به عنوان ذخیره بیکاران وجود دارند که با حقوق کم‌تر و شرایط دشوارتر به اشتغال بپردازند و چون این گزاره

که «مرد نان‌آور خانواده است»، به عنوان یک اصل، پذیرفته شده است، کم‌تر پیش می‌آید که نسبت به این مسأله اعتراضی صورت بگیرد. فی‌الواقع می‌توان گفت سیاست اعمال زور و فشار در مسأله حجاب بخشی از یک سیاست کلی‌تر با هدف حذف زنان از عرصه‌های عمومی است. «یکی از راه‌کارهای کاهش میزان تحرک جمعیت‌ها و عاملیت آن‌ها، بازپس‌گیری/ کاهش قدرت اقتصادی آن‌ها است.» (۸) براساس داده‌های مرکز آمار ایران در تابستان ۹۶ نسبت اشتغال زنان ۱۳٫۲ درصد اعلام شده است، این بدان معناست که ۸۷ درصد زنان از بازار کار محروم شده‌اند. به این ترتیب با عقب راندن زنان از بازار کار و القای تعلق آنان به چهاردیواری خانه، زنان به ایزه‌های اسلامی‌ای تبدیل شده‌اند که تنها وظیفه‌شان رفع نیازهای جنس دیگر است. نابرابری جنسیتی موجود در مسأله فقر ریشه در نابرابری در دسترسی به منابع اقتصادی دارد. در بسیاری از کشورها زنان همچنان از لحاظ اقتصادی وابسته به همسرانشان هستند. (۹) دشواری هنجارهای ایدئولوژیک و زیر ذره‌بین بودن زنان می‌تواند علیه عاملیت بخشی از زنان به لحاظ اقتصادی باشد و جمعیت فعال اقتصادی زنان را کاهش دهد.

بدلیل تکرر در زیست زنان و تنوع در شرایط زندگی، لازم است برای جلوگیری از انتزاع آنچه به عنوان زن بیان می‌شود، تعیین گردد که مقصود کدام دسته از زنان است که به عنوان شهروند در ایران زندگی می‌کنند. زن طبقه فرادست به دلیل موقعیت طبقاتی خود می‌تواند فضای شغلی متعلق به خود را داشته باشد. او آن‌چنان در مضیقه نیست که برخلاف میل باطنی خود، به مناسبات شغلی و محدودیت‌های موجود در محل رسمی کار تن بدهد. او در نهایت می‌تواند به جای فعالیت اقتصادی به خویشاوندان خود اتکا کند. زنان طبقه فرودست، معمولاً بواسطه عدم امکانات در این طبقه برای تحصیلات دانشگاهی امید چندانی به استخدام دولتی ندارند و در بازار کار ثانویه و شرایطی دشوارتر از آن‌چه مردان این طبقه تجربه می‌کنند، به سر می‌برند. همانطور که پیشتر ذکر شد، حجاب مسأله زن فرودست نیز هست چرا که او مانند طبقه فرادست امکان گریز از این اجبار را ندارد، اما به دلیل درگیر شدن با تامین احتیاجات روزمره و نیازهای اقتصادی، تا زمانی که بر ستم طبقاتی که بر او می‌رود آگاه نشود، زمان و توان کافی برای درگیر شدن با مسأله حجاب اجباری را ندارد و اگر کنشی جهت اعتراض به حجاب از سوی او رخ دهد، بدون در نظر گرفتن بعد طبقاتی این ستم، در نهایت راهی از پیش نخواهد برد. اما زن طبقه متوسط شهری در برخورد روزمره با محیط دولتی یا دست‌کم محیطی که تحت نظارت دولت اسلامی است، بایدها و نبایدهای آن‌را اجرا می‌کند و سعی می‌کند در آن محیط برای رفع احتیاجاتش و همچنین به دست گرفتن عاملیت و استقلال خود در خانواده مورد پذیرش واقع شود. از دیگر سو این زن برای دست‌یابی به مناصب بالاتر نیاز دارد هرچه بیشتر خود را هم‌سو با سیاست‌های حاکمیت نشان دهد و جز این راهی برای ارتقا شغلی ندارد و بنابر تجربه دریافته است که این مسیر پربراه نیست. در این بین در مورد مبارزه علیه حجاب اجباری نیز همچون دیگر مسائلی که عظمی جمعی برای مبارزه می‌طلبند، بنا بر ضرورت حیات اجتماعی و اقتصادی از بین آنانی که در جایگاه‌ها و مواضع متفاوت طبقاتی قرار دارند، باید مبارزین واقعی را بازشناسیم و به این مبارزه توسط خود آنان و نه صرفاً برای آنان ارج نهمیم. S

پانوشته:

- ۱- توکلی والا، زاله، بررسی موانع اجتماعی و فرهنگی اشتغال زنان ایران در دهه های اخیر.
- ۲- پاپلی‌زیدی، لیلیا. نرخ اندک اشتغال زنان و مسأله‌ی حجاب اجباری. وبسایت نقد اقتصاد سیاسی
- ۳- مرکز آمار ایران
- ۴- کاظمی، سیمین. حجاب مسأله‌ای سیاسی یا فمینیستی
- ۵- سینا کلهر و ریحانه رحمانی پور. عوامل مؤثر بر اجرایی شدن سیاست های حجاب و راهکارهای پیش رو. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
- ۶- مطیع، ناهید. مکتب کنش متقابل نمادی. رشد علوم اجتماعی. صفحه ۳۶-۳۹
- ۷- صدقی، حمیده. ۱۳۸۷. زنان و سیاست در ایران
- ۸- لیلیا پاپلی و مریم دژم‌خوی. ۱۳۹۷. باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی. تهران: نگاه معاصر. ۷۹
- ۹- The world's women- ۲۰۱۵. department of economic and social. (affairs)DESA